

معرف اصلی مرجعیت آقای خمینی

محسن کدیور



آقای خمینی که تدریس خارج اصول را از سال ۱۳۲۳ و خارج فقه را از سال ۱۳۳۰ آغاز کرده بود، در سال ۱۳۴۰ در زمان وفات آقای بروجردی مقلدی نداشت و مرجع تقلید نبود. بعد از یک ربع قرن تدریس خارج فقه و اصول و تألیف و انتشار ده جلد کتاب در اصول و فقه استدلالی، در زمان وفات آقای حکیم مرجع اعلاّی شیعه در خرداد ۱۳۴۹، برای نخستین بار گروهی از فضلاء حوزه علمیه قم از شاگردان ایشان کتبا وی را «واجد صلاحیت مرجعیت» یا جایزالتقلید اعلام کردند. نقش آقای منتظری در تثبیت مرجعیت استادش در کلیه مراحل محوری بوده است. موج دوم معرفی آقای خمینی به عنوان مرجع متعین‌التقلید یا اعلم متعلق به بعد از انقلاب (از ۱۳۶۱ به بعد) است. آقای خمینی در زمان بازگشت پیروزمندانه به ایران یکی از پنج مرجع اول جهان تشیع و در زمان وفات یکی از سه مرجع اول شیعه بوده است. در این مجال معرفی نامه‌های کتبی مرجعیت آقای خمینی از آغاز تا زمان وفات در مقایسه با دیگر مراجع مطرح تقلید مورد تحلیل انتقادی قرار می‌گیرد.

این نوشتار قسمتی از کتاب در دست انتشار نویسنده است: «استیضاح خبرگان و رهبران دینی جمهوری اسلامی (۷۰-۱۳۶۲)» تحلیل انتقادی اولین دوره‌ی مجلس خبرگان رهبری، صد روز آخر حیات بنیان‌گذار جمهوری اسلامی، و دو سال نخست زمامداری جانشین وی است. موضوع بخش اول این کتاب بررسی فعالیت‌های نخستین دوره‌ی مجلس خبرگان رهبری است. این بخش شامل

چند فصل است. فصل نخست با عنوان «نورافشانی بر تاریخ‌خانه‌ی روح‌القوانین» به آشنائی مقدماتی با این مجلس عالی اختصاص داشت. فصل دوم با عنوان «نظارت در نطفه خفه شده‌ی خبرگان بر رهبری» عهده‌دار بحث اجرای اصل یک‌صد و یازده قانون اساسی بود. در فصل سوم با عنوان «اعلام خطر رخنه‌ی بزرگ در نظام سه سال قبل از وقوع» مصوبات مجلس خبرگان راجع به اصول ۱۰۷ و ۱۰۹ قانون اساسی - که از سنخ وضع مقررات بوده - به‌ویژه شرط مرجعیت رهبری از طریق کمیسیون به‌همین نام مورد بحث تفصیلی قرار گرفت.

موضوع فصل چهارم بحث و بررسی مصوبات مجلس خبرگان رهبری در ارتباط با اصل ۱۰۷ و ۱۰۹ خارج از کمیسیون پیش‌گفته که از سنخ تعیین مصداق بوده است می‌باشد، یعنی تعیین رهبر آینده‌ی نظام جمهوری اسلامی توسط مجلس خبرگان. این فصل چهار باب دارد. عنوان باب اول «شخصیت دوم نهضت (از آغاز تا پیروزی)» است.* این باب چهار مبحث داشت: مبحث اول با عنوان «تأسیس درس خارج آقای خمینی»، مبحث دوم با عنوان «مجاهدتهای سیاسی و زمزمه‌ی مرجعیت» در نوشتاری با عنوان «هجرت از عرفان و حکمت به فقه و اصول» و مبحث سوم با عنوان «مبارز اول داخل کشور» گذشت**.* در این مجال دو مطلب نخست از مبحث چهارم ارائه می‌شود.*** نویسنده پیشاپیش از نقد آراء خود استقبال می‌کند.

مبحث چهارم

در این مبحث رئوس فعالیتهای علمی و مبارزاتی آقایان خمینی و منتظری از ۱۲ خرداد ۱۳۴۹ (وفات آقای حکیم مرجع اعلای شیعه) تا ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ (پیروزی انقلاب در ایران) طی شش مطلب به‌شرح زیر بررسی و تحلیل می‌شود:

- نهضت ضد استبدادی در یک نگاه

- مرجعیت شیعه پس از آقای حکیم

- قضیه‌ی شهید جاوید

- تبعید و زندان

- فعالیت‌های علمی

- از آزادی از زندان تا پیروزی نهضت



مطلب اول. نهضت ضد استبدادی در یک نگاه

نهضت ضد استبدادی مردم ایران را در این دوران را می‌توان به سه مرحله تقسیم کرد: از خرداد ۱۳۴۹ تا اواخر خرداد ۵۶، از تیر ۵۶ تا مهر ۵۷، و از مهر تا بهمن ۱۳۵۷. مروری بر اهم وقایع این دوران برای درک صحیح مطالب بعدی در زمینه‌ی خود ضروری است.

مبحث اول: اوج سرکوب

از خرداد ۱۳۴۹ تا خرداد ۱۳۵۶. این مرحله ادامه‌ی دوران سرکوب قبلی است. خفقان و فشار در ایران شدیدتر از گذشته ادامه دارد. به دلیل افزایش بی‌سابقه‌ی بهای نفت شبه‌مدرنیسم وابسته با ندانم‌کاری به جای پرداختن به زیرساخت کشاورزی و صنعتی کشور به مصرف بی‌رویه‌ی واردات روی آورد. از جمله اهم اتفاقات سیاسی اقتصادی اجتماعی این دوران موارد زیر به ترتیب تاریخ یادکردنی است:

ورود سرمایه‌گذاران بزرگ آمریکائی به ایران برای سرمایه‌گذاری از بهار ۱۳۴۹، شهادت سید محمد رضا سعیدی در زندان در خرداد ۱۳۴۹، فعالیت سازمانهای مبارز مسلح چریکهای فدائی خلق و مجاهدین خلق از زمستان ۱۳۴۹، جداشتن بحرین از خاک ایران در فروردین ۱۳۵۰، برگزاری جشن‌های دوهزار و پانصدساله در مهر ۱۳۵۰، سفر نیکسون رئیس جمهور آمریکا به ایران و انعقاد موافقت‌نامه‌ی جدید نظامی و خرید سلاح در خرداد ۱۳۵۱، بسته‌شدن سه مرکز بزرگ دینی در تهران در آبان ۱۳۵۱: حسینیه‌ی ارشاد، مسجدالجواد و مسجد هدایت، جنگ اعراب و اسرائیل در مهر ۱۳۵۲: ایران هم‌چنان بزرگترین تامین‌کننده‌ی نفت رژیم نامشروع صهیونیستی است، شاه ژاندارم منطقه: اعزام نیروی نظامی به ظفار در یمن برای سرکوب جنبش آزادی‌بخش منطقه در پائیز ۱۳۵۲،

سه برابر شدن درآمدهای نفتی کشور از سال ۱۳۵۳، شهادت حسین غفاری در زندان در دی ۱۳۵۲، امضای موافقت‌نامه بین ایران و عراق در الجزایر در اسفند ۱۳۵۳، تأسیس حزب فراگیر رستاخیز در اسفند ۱۳۵۳، سرکوب تظاهرات طلاب در مدرسه‌ی فیضیه به مناسبت سالگرد قیام ۱۵ خرداد در سال ۱۳۵۴، تغییر مبداء تاریخ ایران از هجری شمسی به شاهنشاهی در سال ۱۳۵۴، آغاز جشنهای پنجاهمین سال سلطنت دودمان پهلوی ۱۳۵۵، سه برابر شدن واردات کشور طی سالهای ۵۳ تا ۵۶، اعلام فضای باز سیاسی از سوی شاه در آبان ۱۳۵۵ یک هفته بعد از ورود جیمی کارتر رئیس جمهور جدید آمریکا به کاخ سفید، محکومیت رژیم شاه از سوی سازمان بین‌المللی عفو لاهه در اسفند ۱۳۵۵ به دلیل اعمال فشار و اختناق و بیش از چهار هزار زندانی سیاسی.

به‌عنوان نمونه به‌یکی از بیانیه‌های آقای خمینی در این مقطع اشاره می‌شود: «اخبار واصله از ایران، دنبال شکست مفتضحانه شاه در حزب‌بازی جدید [رستاخیز]، با آن که موجب کمال تأسف و تأثر است مایه امید و طلیعه درخشان آزادی است. تأسف از آنکه در عصری که ملتها یکی پس از دیگری از زیر یوغ استعمار خارج می‌شوند و استقلال و آزادی خود را به دست می‌آورند، ملت بزرگ مُسلّم ایران با گماشته شدن یکی از مرتجع‌ترین افراد و یکی از عمال بی‌چون و چرای استعمار و سایه افکندن وحشتناک‌ترین استبداد وحشیانه بر سرتاسر کشور، از تمام شئون آزادی محروم و با جمیع مظاهر استبداد و ارتجاع دست به گریبان هستند. سازمان امنیت ایران به دستور شاه به صورت اداره تفتیش عقاید قرون وسطایی درآمده و با مخالفان حزب تحمیلی شاه، که اکثریت قاطع ملت متدین است، با انواع تهدیدها و اهانت‌ها و ضرب‌ها و شکنجه‌های وحشیانه رفتار می‌کنند. ملت ایران، از علمای دین تا دانشگاهی و از بازاری تا زارع و از کارگر تا اداری و کارمند جزء، باید معتقد به عقیده شاه باشند؛ گر چه برخلاف اسلام و مصالح مسلمین و ملت باشد، گر چه استقلال ملت و آزادی همه را برباد دهد! و در صورت تخلف، سرنوشت آنها ضرب‌ها و حبس‌ها و شکنجه‌ها و محرومیت‌ها از حقوق انسانی است و متخلفین «مرتجع سیاه» و «بی‌وطن سرخ» اند و باید سرکوب شوند. تأسف از سرکوب کردن ملت مظلوم، و هجوم به دانشگاه‌های سراسر کشور. تأسف از واقعه جانسوز هفده خرداد [۱۳۵۴] مدرسه فیضیه و دارالشفاء...» (۱)



مبحث دوم: نهضت الله اکبر

از اواخر خرداد ۱۳۵۶ تا اواسط مهر ۱۳۵۷. این مرحله دوران روشن شدن آتش زیر خاکستر است. دو اتفاق ابتدایی درگذشت علی شریعتی در ۲۹ خرداد و سیدمصطفی خمینی در ۱ آبان ۱۳۵۶ که از دید انقلابی‌ها توسط رژیم به شهادت رسیده‌اند به برگزاری مراسم ترحیم اعتراضی در ایران انجامید. (۲) پس از صدارت ۱۳ ساله‌ی امیرعباس هویدا از شهریور ۱۳۵۶ تا سقوط نظام شاهنشاهی طی کمتر از هفده ماه چهار نفر نخست وزیر می‌شوند. (۳) در پی سفر شاه به آمریکا بزرگترین تظاهرات دانشجویان ایرانی علیه وی در برابر کاخ سفید در آبان ۱۳۵۶ برگزار شد.

یک هفته بعد از سفر کارتر رئیس جمهور آمریکا به تهران و حمایت تمام قد وی از شاه (۴) انتشار مقاله‌ی توهین‌آمیز «ایران و استعمار سرخ و سیاه» در روزنامه‌ی اطلاعات ۱۷ دی ۱۳۵۶ (۵) جرقه‌ی شروع دوباره‌ی نهضت شد. اعتراض طلاب و مردم قم در ۱۹ دی ۱۳۵۶ در حمایت از آقای خمینی به شکل وحشیانه‌ای توسط مأموران رژیم سرکوب می‌شود. زنجیره‌ی مراسم چهل‌م در شهرهای مختلف زمام امور را از دست رژیم شاه در می‌آورد. ۲۸ مرداد ۱۳۵۷ فاجعه‌ی سینما رکس آبادان به‌وقوع می‌پیوندد. (۶) مبدء تاریخ کشور در شهریور ۱۳۵۷ بار دیگر به هجری شمسی باز می‌گردد. با استقرار حکومت نظامی در تهران و دوازده شهر دیگر، جمعه سیاه تهران در ۱۷ شهریور ۱۳۵۷ بزرگترین کشتار مردم بیگناه توسط رژیم شاه به‌وقوع می‌پیوندد.

هم‌زمان حکم اخراج آقای خمینی از عراق به دلیل نگرانی حزب بعث از سیاسی شدن حوزه‌ی نجف به تصویب شورای انقلاب عراق که صدام حسین در رأس آن است می‌رسد. (۷) منزل آقای خمینی از اول مهر ۱۳۵۷ محاصره می‌شود. وی ۱۲ مهر عراق را به قصد کویت ترک می‌کند. دولت کویت هم‌پیمان دولت ایران به‌وی اجازه‌ی ورود نمی‌دهد. آقای خمینی و همراهان ۱۴ مهر ۱۳۵۷

وارد پاریس می‌شوند.

به یکی از بیانیه‌های آقای خمینی در این مقطع اشاره می‌کنم. بخشی از پاسخ وی به اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان در اروپا:

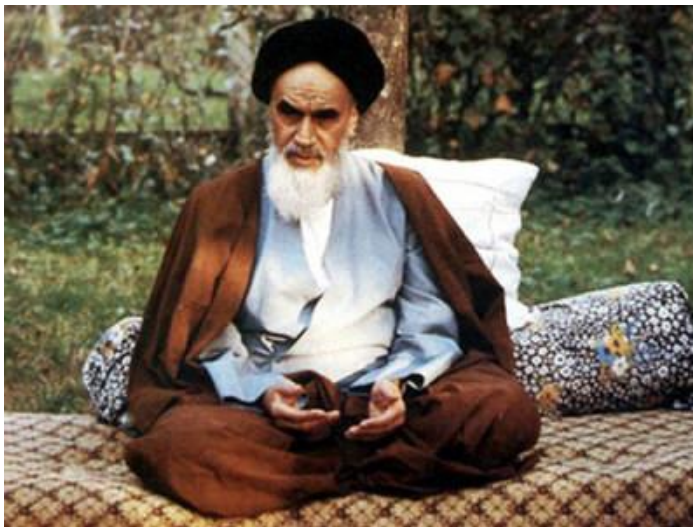
«اکنون بر شما جوانان روشنفکر و بر تمام طبقات ملت است که: ۱ - سرلوحه هدف‌تان اسلام و احکام عدالت‌پرور آن باشد؛ و ناچار بدون حکومت اسلامی عدالت‌خواه، رسیدن به این هدف محال است. تولا و تبراً دو اصل اساسی اسلام است: باید با حکومت عدل موافق و به حاکم عادل دل ببندید؛ و از رژیم غیراسلام و غیر اسلامی که در رأس آن رژیم منحط پهلوی است تبراً کنید؛ و با کمال صراحت مخالفت خود را اظهار و در سرنگون کردن آن کوشا باشید و در غیر این صورت روی استقلال و آزادی را نمی‌بینید.

۲ - باید قشرهای غیراسلامی را که عقیده و عملشان برخلاف اسلام است و دارای گرایش به مکتب‌های دیگرند، هر نوع از آن باشد، به مکتب مرفعی عدالت‌پرور اسلام دعوت کنید و در صورت نپذیرفتن، از آنها هر نوع که باشد و هر شخصیت که هست تبراً یا لاقلاً احتراز کنید. و باید جوانان ما بدانند تا معنویت و عقیده به توحید و معاد در کسی نباشد، محال است از خود بگذرد و در فکر امت باشد. و باید بدانند که تبلیغات دامنه‌دار کمونیسم بین‌المللی همانند تبلیغات پر سر و صدای امپریالیسم جهانی جز برای اغفال و استثمار توده‌های مستضعف نیست. باید این بوق‌های استثماری شکسته شود....

۴ - باید شما دانشجویان دانشگاه‌ها و سایر طبقات روحانی و غیره از دخالت دادن سلیقه و آرای شخصی خود در تفسیر آیات کریمه قرآن مجید و در تأویل احکام اسلام و مدارک آن جداً خودداری کنید، و ملتزم به احکام اسلام به همه ابعادش باشید. و مطمئن باشید آنچه صلاح جامعه است، در بسط عدالت و رفع ایادی ظالمه و تأمین استقلال و آزادی و جریان‌ات اقتصادی و تعدیل ثروت به طور عاقلانه و قابل عمل و عینیت، در اسلام به طور کامل می‌باشد و محتاج به تأویلات خارج از منطق نیست. و لازم است مراقب باشید با کمال دقت و هوشمندی که کسانی که التزام به اسلام ندارند به جمیع ابعادش ولو در اصلی از اصول با شما موافق نیستند، آنها را دعوت به التزام کنید؛ و اگر مؤثر نشد از شرکت دادن آنها در اجتماعات و انجمن‌های اسلامی احتراز کنید. و گمان نکنید زیادی افراد هر چه باشد شما را به هدف نزدیک می‌کند و پس از وصول به هدف، آنها قابل تصفیه هستند. باید بدانید و می‌دانید که قشرهای غیرمسلم یا غیرملتزم به اسلام، از پشت به شما خنجر می‌زنند و شما را قبل از وصول به هدف از کار می‌اندازند یا نابود می‌کنند. از تجربه‌های سابق عبرت بگیرید.

۵ - باید برنامه و نشریات همه جناحها بدون ابهام متکی به اسلام و حکومت اسلامی باشد و در مقدمه، سرنگون کردن طاغوت و شاخ‌ها و شاخه‌های آن، که در کشور ما رژیم دست‌نشانده پهلوی است، و جداً از خواستهایی که لازمه‌اش تأیید رژیم طاغوتی پهلوی است اجتناب کنید؛ مثل آنچه در نوشته‌های بعضی احزاب و گفته‌های بعضی دیده می‌شود که هدف چهارچوب قانون اساسی است و

باید در نشریات و خطابه‌ها هر جا ممکن است با صراحت - و الاً با کنایه - نقطه اصلی مظالم و جنایات و خیانت‌ها را که شخص شاه است معرفی کنید؛ و از توجه دادن آن‌ها را به مأمورین یا هیأت حاکمه و دولت که لازمه‌اش دور نگه‌داشتن مجرم اصلی است جداً احتراز کنید؛ و نویسندگان و گویندگان را از این امر آگاه کنید.» (۸)



مبحث سوم: صدای انقلاب از حومه‌ی پاریس

مهر تا بهمن ۱۳۵۷. آقای خمینی که در این زمان رهبر بلامنازع نهضت ضداستبدادی ملت ایران است، با سفر به فرانسه به مدت چهار ماه از ۱۶ مهر تا ۱۲ بهمن ۱۳۵۷ در نوفل لوشاتو در حومه‌ی پاریس فرصتی استثنائی برای رسانیدن صدای اعتراض ملت ایران به گوش جهانیان پیدا می‌کند. مجموعه‌ی مصاحبه‌های بین‌المللی، سخنرانی‌ها و پیام‌های وی در دو جلد صحیفه‌ی امام (۹) دستاورد این دوران است. آقای خمینی در مصاحبه مورخ ۲۲ مهر ۱۳۵۷ با فیگارو نظام مورد نظرش را «جمهوری اسلامی» اعلام کرد. (۱۰) در ادامه‌ی اعتصاب اقشار مختلف، کارگران صنعت نفت از ۹ آبان ۵۷ دست به اعتصاب زدند. ۱۳ آبان تظاهرات دانشجویان و دانش‌آموزان در دانشگاه تهران به خون کشیده شد. زندانیان سیاسی در این سال به تدریج آزاد می‌شوند.

در مصاحبه‌ی تلویزیونی ۱۵ آبان ۵۷ شاه اعلام می‌کند که صدای انقلاب ملت را شنیده است! ۲۸ آبان ۱۳۵۷ مصادف با عید غدیر خم فرح پهلوی به عیادت آقای خویی در کوفه می‌رود. آقای خویی در این دیدار کوتاه از سیاست سرکوب شاه انتقاد می‌کند. (۱۱) راه‌پیمائی عظیم تاسوعا و عاشورا در آذر ۱۳۵۷ قدرت‌نمائی مردم بود. ۸ دی شاپور بختیار مامور تشکیل دولت شد. روزنامه‌نگاران در ۱۶ دی ۱۳۵۷ به اعتصاب ۶۲ روزه‌ی خود پایان دادند. آقای خمینی در ۲۲ دی شورای انقلاب تشکیل داد. محمدرضا پهلوی بعد از تشکیل شورای سلطنت در ۲۳ دی ۱۳۵۷، در تاریخ ۲۶ دی ۱۳۵۷ از ایران به قصد مصر خارج شد. نظر مراجع تقلید مقیم ایران

حفظ نظام مشروطه منهای شاه و اصلاح تدریجی آن بود. (۱۲) اما آقای خمینی به چیزی کمتر از انحلال نظام شاهنشاهی، تغییر انقلابی و تاسیس جمهوری اسلامی راضی نبود. آقای خمینی بعد از چهارده سال تبعید، پیروزمندانه در ۱۲ بهمن ۱۳۵۷ به ایران بازگشت و مورد استقبال تاریخی مردم قرار گرفت. وی مهدی بازرگان را در ۱۵ بهمن ۱۳۵۷ مامور تشکیل دولت موقت جمهوری اسلامی کرد. (۱۳) ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ رژیم پهلوی سقوط کرد.

به سه نمونه از پیامهای آقای خمینی در این مقطع شامل یک مصاحبه و سخنرانی در پاریس و نخستین سخنرانی در تهران اشاره می‌کنم:

— مصاحبه با خبرگزاری رویترز، ۴ آبان ۱۳۵۷: «[رابطه این جنبش با احزاب و گروههای مخالف چگونه است؟] همه گروهها در بیان عقاید خود آزادند، ولكن خیانت را اجازه نمی‌دهیم.

— [در صورتی که شاه استعفا بدهد، رژیم جدید چگونه خواهد بود، آیا علما خود حکومت خواهند کرد؟] علما خود حکومت نخواهند کرد، آنان ناظر و هادی مجریان امور می‌باشند. این حکومت در همه مراتب خود، متکی به آرای مردم و تحت نظارت و ارزیابی و انتقاد عمومی خواهد بود.

— [تحلیل شما در قشون ایران چیست؟ چه نقشی را بازی می‌کند؟] قشون ایران زیر سلطه امریکا است. ما این قشون را نفی خواهیم کرد و به او نقش و وظیفه واقعی‌اش را که دفاع از کشور است باز خواهیم داد.

— [چگونه باید روابط میان ایران و غرب تنظیم بشود؟ ضد غرب هستید؟] خیر. ضد غرب نیستیم. ما خواهان استقلال هستیم و روابط خود را با جهان غرب بر این اساس پی‌ریزی می‌نماییم. ما می‌خواهیم ملت ایران غرب‌زده نباشد و بر پایه‌های ملی و مذهبی خویش به سوی ترقی و تمدن گام بردارد.

— [درباره شوروی چه فکر می‌کنید؟] شوروی از رژیم شاه حمایت می‌کند. حتی نمایندگان در سازمان ملل از شاه دفاع کرده‌اند. شوروی چون امریکا و انگلیس برای بلعیدن سرمایه‌های ایران دست به هرجانیته زده و می‌زند.

— [شیعه یک سنت آزادی‌خواهانه و انقلابی دارد، از سنت اعتراض شیعه صحبت بفرمایید.] شیعه از ابتدا برای تحقق حکومت حق مبارزه کرده است. (۱۴)

آقای خمینی در آبان ۱۳۵۷ اصول سه‌گانه‌ی خود را اعلام کرد: اصل اول. برچیده شدن سلسله منحوس پهلوی؛ اصل دوم. برچیده شدن رژیم غلط سلطنت برای همیشه؛ اصل سوم. فراهم کردن مقدمات حکومت جمهوری اسلامی. (۱۵)

نخستین سخنرانی وی در بازگشت به تهران: «ملت ما چه می‌گفتند که مستحق این عقوبات شدند؟ ملت ما یک مطلبش این بود که این سلطنت پهلوی از اول که پایه‌گذاری شد برخلاف قوانین بود. آنهایی که در سن من هستند می‌دانند و دیده‌اند که مجلس

مؤسسان که تأسیس شد، با سرنیزه تأسیس شد. ملت هیچ دخالت نداشت در مجلس مؤسسان. مجلس مؤسسان را با زور سرنیزه تأسیس کردند، و با زور وکلای آن را وادار کردند به این که به رضا شاه رأی سلطنت بدهند. پس این سلطنت از اول یک امر باطلی بود؛ بلکه اصل رژیم سلطنتی از اول خلاف قانون و خلاف قواعد عقلی است و خلاف حقوق بشر است. برای اینکه ما فرض می‌کنیم که یک ملتی تمام‌شان رأی دادند که یک نفری سلطان باشد؛ بسیار خوب، این‌ها از باب این که مسلط بر سرنوشت خودشان هستند و مختار به سرنوشت خودشان هستند، رأی آن‌ها برای آن‌ها قابل عمل است. لکن اگر یک ملتی رأی دادند - ولو تمام‌شان - به اینکه اعقاب این سلطان هم سلطان باشد، این به چه حقی است؟ ملت پنجاه سال پیش از این، سرنوشت ملت بعد را معین می‌کند؟ سرنوشت هر ملتی به دست خودش است. ملت در صد سال پیش از این، صد و پنجاه سال پیش از این ملتی بوده، یک سرنوشتی داشته است و اختیاری داشته ولی او اختیار ما را نداشته است که سلطانی را بر ما مسلط کند. بنابراین سلطنت محمدرضا اولاً که چون سلطنت پدرش خلاف قانون بود و با زور و با سرنیزه تأسیس شده بود، مجلس غیرقانونی است، پس سلطنت محمدرضا هم غیرقانونی است. و اگر سلطنت رضا شاه فرض بکنیم که قانونی بوده، چه حقی آنها داشتند که برای ما سرنوشت معین کند؟ هر کسی سرنوشتش با خودش است. مگر پدرهای ما ولیّ ما هستند؟ مگر آن اشخاصی که در صد سال پیش از این، هشتاد سال پیش از این بودند، می‌توانند سرنوشت ملتی را که بعدها وجود پیدا می‌کنند آنها تعیین بکنند؟ این هم یک دلیل که سلطنت محمدرضا سلطنت قانونی نیست. من دولت تعیین می‌کنم! من تو دهن این دولت می‌زنم! من دولت تعیین می‌کنم! من به پشتیبانی این ملت دولت تعیین می‌کنم! من به واسطه این که ملت مرا قبول دارد [دولت تعیین می‌کنم!]. (۱۶)



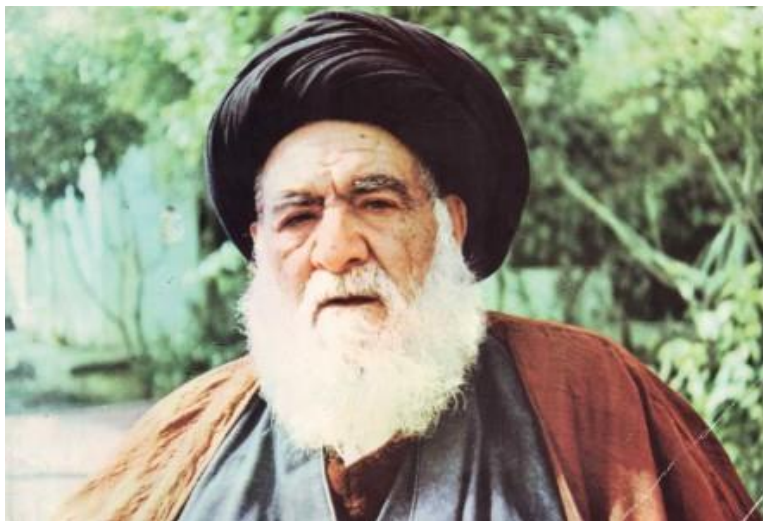
مطلب دوم. مرجعیت شیعه پس از آقای حکیم

آقای سیدمحسن حکیم مرجع اعلای شیعه در سن ۸۱ سالگی در تاریخ ۱۲ خرداد ۱۳۴۹ در نجف دار فانی را وداع گفت. مراجع تقلید مطرح در آن زمان به ترتیب سن عبارت بودند از سیدمحمود حسینی شاهرودی (۱۳۵۳-۱۲۶۲)، سیداحمد خوانساری (۱۳۶۳-۱۲۷۰)، سیدمحمدهادی میلانی (۱۳۵۴-۱۲۷۳)، سیدشهابالدین مرعشی نجفی (۱۳۶۹-۱۲۷۶)، سیدمحمدرضا موسوی گلپایگانی (۱۳۷۲-۱۲۷۸)، سیدابوالقاسم موسوی خوئی (۱۳۷۱-۱۲۷۸)، سیدروح الله موسوی خمینی (۱۳۶۸-۱۲۸۱)، سیدکاظم شریعتمداری (۱۳۶۵-۱۲۸۴)، و سیدحسن طباطبائی قمی (۱۳۸۶-۱۲۹۰). مقلدان آقای حکیم اکثراً از آقایان خویی تقلید کردند. بهر حال بعد از درگذشت آقای شاهرودی در سال ۱۳۵۳، آقای خویی مرجع اول نجف بلکه تشیع بود. در قم کماکان به ترتیب آقایان شریعتمداری و گلپایگانی مراجع اول و دوم قم بودند. آقایان خوانساری و میلانی هم در تهران و خراسان متنفذ بودند. مرجعیت آقای خمینی در آن دوران در چه رده‌ای بود؟ در این مطلب با تمرکز بر فعالیت‌های علمی و شاگردان آقایان خویی و خمینی، سه بحث به شرح زیر ارائه شده است:

- مرجع تقلید سنتی

- مرجع تقلید انقلابی

- مرجعیت پس از انقلاب



بحث اول. مرجع تقلید سنتی

در این بحث طی سه قسمت به شرح زیر ابعاد مختلف مرجعیت آقای سیدابوالقاسم موسوی خویی (۱۳۷۱-۱۲۷۸) به اختصار

بررسی می‌شود: فعالیت‌های علمی، فعالیت‌های سیاسی، و شاگردان و مروجان.

الف. فعالیت‌های علمی: آقای خویی یکی از بزرگترین فقها، اصولیون، رجالیون و مراجع سده‌ی اخیر شیعه است. (۱۷) وی شاگرد شاخص میرزا محمدحسین نائینی و شیخ محمدحسین اصفهانی (کمپانی) بوده است. تدریس خارج فقه و اصول را از حوالی سال ۱۳۱۱ آغاز کرد. شش دوره‌ی کامل اصول فقه تدریس کرد و در دوره‌ی هفتم در بحث ضد متوقف شد. در خارج فقه بعد از دو دوره تدریس مکاسب، دو دوره خارج صلوٰه تدریس کرد. پس از بیست و پنج سال، از مهر ۱۳۳۶ خارج عروہ را آغاز نمود و آن را تا انتها (کتاب اجاره) طی بیست و سه سال به پایان برد. (۱۸) نخستین اثر قلمی ایشان متعلق به سال ۱۳۰۳ است. (۱۹) «اجود التقریرات» تقریر دروس اصول میرزای نائینی به قلم وی با تفریظ استاد در دو جلد در سالهای ۱۳۰۸ و ۱۳۱۴ منتشر شد. نخستین اثر فقهی ایشان رساله فی اللباس المشکوک منتشره در سال ۱۳۲۱ است. کتاب ارزشمند «البیان فی علم التفسیر» را در سال ۱۳۳۴ منتشر ساخت. نخستین تقریرات منتشر شده‌ی دروس اصول وی از ۱۳۲۶ تا ۱۳۴۹ عبارتند از:

- الدرر الغوالی فی فروع العلم الاجمالی، تقریر شیخ رضا لطفی.
- مصباح الأصول، تقریر شهید سید محمد سرور واعظ بهسودی، قسم حجج و اصول عملیہ، ۲ جلد.
- محاضرات فی أصول الفقه، تقریر شیخ محمد اسحاق فیاض، مباحث الألفاظ، ۴ جلد.
- دراسات فی علم الاصول، و دراسات فی الأصول العملیہ، تقریر سید علی حسینی شاهرودی، ۵ جلد.
- تقریرات خارج فقه ایشان که از سال ۱۳۳۳ تا ۱۳۴۹ منتشر شده بود عبارتند از:
- مصباح الفقاهة، تقریر میرزا محمد علی توحیدی، مکاسب محرمة، بیع و خیارات، ۵ جلد.
- الرأی السدید فی الإجتہاد والتقلید، تقریر غلام رضا عرفانیان.
- محاضرات فی الفقه الجعفری، تقریر سید علی حسینی شاهرودی، ۴ جلد.
- التنقیح فی شرح العروۃ الوثقی، تقریر میرزا علی غروی، إجتہاد و تقلید، و کتاب طهارت. (۲۰) آقای خوئی با شصت سال تدریس مستمر متنفذترین فقیه، اصولی و رجالی نیم‌قرن اخیر است. دروس این سه رشته در تشریح یا نقد، آکنده از آراء وی است. توفیق تدوین تقریرها یک دوره فقه استدلالی در قرون اخیر کمتر نصیب فقیه‌ی شده است.

ب. فعالیت‌های سیاسی: آقای خویی در امور مهم سیاسی ساکت نبوده است، در میان مراجع نجف بیش از بقیه در امور ایران موضع گرفته است. مواضع او در ضمن بیانیه‌هایی در دفاع از مردم ایران قابل پی‌گیری است، از جمله: بیانیه‌هایی درباره انجمنهای ایالتی ولایتی، رفراندوم شاهانه، حمله به مدرسه فیضیه، اهانت رژیم شاه به مقدسات، قیام ۱۵ خرداد، نامه به شاه برای آزادی آقایان خمینی و محلاتی و قمی، تحریم انتخابات دوره ۲۱ مجلس شورای ملی، اعتراض به تبعید آقای خمینی، اعتراض به نخست وزیر

درباره قانون شکنی های رژیم شاه، اعتراض به محاکمه ی علما. (۲۱) البته مواضع سیاسی ایشان خصوصا بعد از ۱۳۴۹ به شدت و حدت مواضع سیاسی آقای خمینی نبوده است. (۲۲)

ج. شاگردان و مروجان: برخی مراجع تقلید که شاگرد آقای خویی بوده اند به ترتیب حروف الفبا: آقایان شیخ محمدتقی بهجت فومنی، میرزا جواد تبریزی، شیخ حسین وحید خراسانی، سیدمحمد روحانی، سیدموسی شبیری زنجان، سیدعلی سیستانی، سیدمحمدباقر صدر، شیخ محمداسحاق فیاض، و سیدمحمدحسین فضل الله. (۲۳)

برخی شاگردان آقای خویی به شکل فردی یا جمعی «اعلمیت» ایشان را در نجف اعلام می کنند. به چند مورد آن ذیلا اشاره می شود:

اقدام حدود چهارده نفر از مجتهدین و مدرسین صاحب نام نجف از قبیل آقایان شیخ صدرا بادکوبه ای، سیدمحمد روحانی، سید محمدباقر صدر، شیخ مجتبی لنکرانی، شیخ موسی زنجان، شیخ یوسف کربلائی، سید یوسف حکیم، و سیدجعفر مرعشی (۲۴)؛ نامه ای با امضای هفت هشت نفر از علما و مجتهدین (۲۵)؛ سیدمحمدباقر صدر (منفردا علاوه بر نامه ی جمعی). (۲۶) در بیروت در تاریخ ۲۷ تیر ۱۳۴۹ سیدموسی صدر در مقر مجلس اعلای شیعیان لبنان آقای خویی را به عنوان مرجع اعلم معرفی کرد. (۲۷) از ایران هم برخی علما درگذشت آقای حکیم را به آقای خویی تسلیت گفتند، یا علنا ایشان را به عنوان اعلم معرفی کردند. (۲۸)



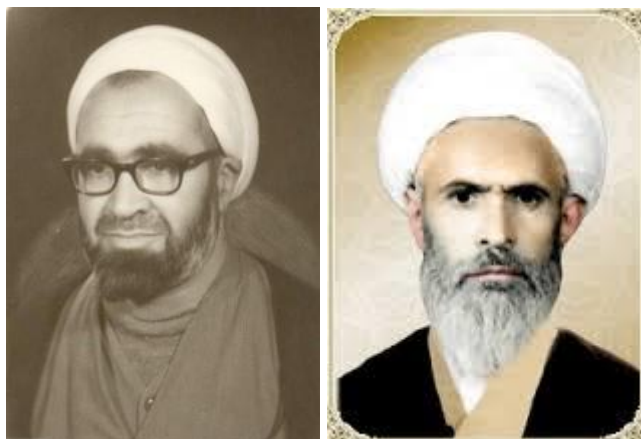
بحث دوم. مرجع تقلید انقلابی

در این بحث ابتدا فعالیت های علمی آقای خمینی از ۱۳۴۹ تا ۱۳۵۷ مرور می شود، سپس موضع شاگردان ایشان درباره ی مرجعیت بعد از آقای حکیم در پنج قسمت به شرح زیر مورد بررسی قرار می گیرد: بیانیه ی دو نفره، بیانیه ی دوازده امضائی، مرجع جایزالتقلید، مرجعیت دینی و مصلحت سیاسی، و رجال ساکت در قضیه ی مرجعیت.

الف. فعالیت‌های علمی آقای خمینی

آقای خمینی در این دوره که آخرین دوره‌ی تدریس در زندگی ایشان محسوب می‌شود سه موضوع را تدریس کرده است: بیع، خیارات و خلل صلوة. ایشان کتاب بیع را که از آبان ۱۳۴۴ در نجف آغاز کرده بود تا اوایل تابستان ۱۳۵۱ ادامه داد. بحث خیارات (اختیار فسخ بیع) را نیز از پائیز ۱۳۵۱ آغاز کرد. این بحث چهار سال به‌طول انجامید و در بهار ۱۳۵۵ به‌پایان رسید. بحث الخلل فی الصلوة که آخرین تدریس ایشان است از پائیز ۱۳۵۵ آغاز شده، هرچند در آخر سال تحصیلی ۵۷-۱۳۵۶ به دلیل فشار دولت عراق در مهر ۱۳۵۷ ایشان موفق به ادامه‌ی تدریس نمی‌شود. (۲۹) این آخرین تدریس آقای خمینی است.

ایشان مطابق عادت بحث‌های خود را هم‌زمان با تدریس شخصا به رشته‌ی تحریر درمی‌آورده است. تاریخ اتمام نگارش کتاب البیع در سه جلد، تیر ۱۳۵۱، جلد اول خیارات خرداد ۱۳۵۳، و جلد دوم آن اردیبهشت ۱۳۵۵ است. این پنج جلد با عنوان کتاب البیع ظاهراً قبل از خروج ایشان از نجف منتشر شده است. تاریخ اتمام نگارش کتاب الخلل فی الصلوة تابستان ۱۳۵۷ در نجف است. این کتاب که آخرین تالیف ایشان در فقه استدلالی است در سال ۱۳۵۹ در قم منتشر می‌شود. (۳۰)



ب. بیانیه‌ی دو نفره

ساعتی بعد از درگذشت آقای حکیم تلگرافهای تسلیتی از شاه ایران خطاب به آقایان خوانساری در تهران و شریعتمداری در قم ارسال و از رادیو پخش می‌شود، که معنای آن تمایل رژیم ایران به این دو مرجع است. یک روز بعد تلگراف تشکر دو مرجع از شاه نیز از رادیو پخش می‌شود. (۳۱) در همان روز آقای منتظری در نامه‌هایی به دو نفر از علمای بلاد متعین بودن مرجعیت آقای خمینی

را تذکر می‌دهد، که به‌اجابت نمی‌انجامد. (۳۲) چهل و هفت نفر از شاگردان آقای خمینی در قم در تاریخ ۱۴ خرداد ۱۳۴۹ درگذشت آقای حکیم را به «محضر مبارک آیت‌الله العظمی مرجع بزرگ شیعه آقای خمینی متع‌الله المسلمین بطول بقائه» تسلیت گفته و در انتها می‌نویسند: «عظمت اسلام و مسلمین و ترقی روز افزون جامعه‌ی روحانیت و حوزه‌های علمیه را در ظل توجهات امام زمان و رهبری ارزنده حضرت مستطاب عالی از پیشگاه خداوند قادر خواستار است.» (۳۳) این تلگراف توسط آقایان منتظری و ربانی شیرازی تهیه، پیگیری و ارسال می‌شود، هرچند ساواک از ارسال آن جلوگیری کرده، دستی توزیع می‌شود. (۳۴)

اما هنوز هیچ بیانیه‌ای از قم درباره‌ی مرجعیت آقای خمینی صادر نشده است. سه روز بعد از وفات آقای حکیم، آقایان منتظری و ربانی شیرازی در اعلامیه‌ی مشترکی آقای خمینی را «لایق‌ترین و صالح‌ترین فرد برای تصدی مرجعیت تقلید و زعامت مسلمانان» معرفی می‌کنند. آنها بعد از اشاره به سابقه‌ی مرجعیت در زمان میرزای شیرازی می‌نویسند: «امروز وضع جامعه بسی حساس‌تر و اوضاع عالم اسلامی آشفته‌تر است و لزوم انتخاب فردی مدبر، روشن‌بین و واقف به مصالح اسلام و مسلمین شدیدتر و محسوس‌تر است. امروز جامعه‌ی ما در مرحله‌ای واقع شده که درست بر سر دو راهی عزت و ذلت، رشد و انحطاط و بالاخره بقاء و زوال است و سرنوشت امت اسلام مرهون صفات و خصلت‌های رهبری است که انتخاب گردد. امروز ما نباید خاموش و بی‌تفاوت بنشینیم تا دیگران به ما راه نشان دهند، ما نباید منتظر بمانیم تا دیگران فرد یا افرادی را که از رشد اجتماعی، شهامت، شجاعت، و جهان‌بینی اسلامی بی‌بهره یا کم‌بهره‌اند، بر ما تحمیل کنند. خود ما باید سرنوشت خود را تعیین نماییم و فردی را که لایق‌تر و اصلح به حال اسلام و مسلمین باشد، فردی که به اوضاع جهان و حوادث واقعه آشنایی کامل داشته باشد، فردی که بتواند اسلام واقعی را به مردم معرفی کند، فردی که در همه‌ی شئون اسلامی صاحب‌نظر باشد، انتخاب نماییم.

حوزه‌ی علمیة قم با شناسایی کامل و بصیرت کافی که به وضع حوزه‌های علمیه و روحیه‌ی افراد داشته، با رعایت کامل مقررات دینی و دقت شدید در تشخیص صفات لازمه برای زعیم اسلامی، به کرات نظریه خود را پیرامون شخصیت بارز و بی‌نظیر، مرجع عالم اسلام، حضرت آیت‌الله العظمی آقای خمینی متع‌الله المسلمین بطول بقائه، بیان نموده و مراتب اتکاء و اعتماد خود را نسبت به ایشان ابراز داشته است. اینک مجدداً بالصراحه وظیفه عموم را روشن نموده، ابلاغ می‌دارد: با توجه به وضع روز و موقعیت خطیر مسلمانان، حضرت معظم له لایق‌ترین شخصیت برای رهبری و زعامت و شایسته‌ی تقلید و مراجعه‌ی عموم است، و مصداق اجلای حدیث مروی "اما من كان من الفقهاء، صائناً لنفسه، حافظاً لدينه، مخالفاً لهواه، مطيعاً لامر مولاه، فللعوام ان يقلدوه" ایشان هستند. از این رو لازم است آن عده از مردمی که تا به حال از ایشان تقلید ننموده به اکثریت مردم ایران پیوندند و از ایشان بدون هیچ گونه تردید تقلید نمایند، تا ان‌شاء الله با ایجاد یک‌پارچگی و وحدت کلمه در تعظیم اسلام و اعتلای مسلمین و دفع مفاسد بکوشند.» (۳۵)

این اطلاعیه در مجلس هفتم مرجع فقید که از طرف جامعه‌ی وعاظ تهران برگزار شده بود، در تاریخ ۱۸ خرداد ۱۳۴۹ در

مسجد جامع بازار تهران توسط علی اصغر مروارید قرائت می‌شود. (۳۶)



پ. بیانیه‌ی دوازده امضائی

آقایان منتظری و ربانی می‌کوشند تا تعداد بیشتری از مدرسین حوزه‌ی علمیه‌ی قم مرجعیت آقای خمینی را تأیید نمایند. (۳۷) تنها ده نفر دیگر حاضر می‌شوند به «پرسش عده‌ای از فضلا و محصلین حوزه‌ی علمیه‌ی قم» پاسخ دهند: «مستدعی است نظریه‌ی خود را درباره مرجع تقلیدی که مقلدین معظم له [آیت‌الله العظمی حکیم] لازم است به وی مراجعه نمایند به‌طور مشخص و با قاطعیت بیان فرمائید.» پاسخ‌دهندگان عبارت بودند از: حسین‌علی منتظری، عبدالرحیم ربانی شیرازی، علی مشکینی، نعمت‌الله صالحی نجف‌آبادی، محمد فاضل لنکرانی، حسین نوری همدانی، ابراهیم امینی، یحیی انصاری شیرازی، ابوالقاسم خزعلی، احمد جنتی، محمد شاه‌آبادی و غلامرضا صلواتی. (۳۸)

متن پاسخ‌ها به لحاظ فقهی بسیار به هم نزدیک است. (۳۹) متن پاسخ مورخ ۱۷ خرداد ۱۳۴۹ آقای منتظری: «با توجه به مراتب علمی و عملی حضرت آیت‌الله العظمی آقای خمینی مدظله‌العالی و روشن بینی و مجاهدات معظم له، صلاحیت ایشان برای مرجعیت و زعامت شیعه به نظر اینجانب محرز، و ترویج و تعیین ایشان به صلاح اسلام و مسلمین می‌باشد.» (۴۰) متن پاسخ مورخ ۱۸ خرداد ۱۳۴۹ آقای ربانی شیرازی: «با توجه به مخاطراتی که برای اسلام عزیز پیش‌بینی می‌شود، لازم است مسلمانان به شخصی مراجعه کنند که علاوه بر تفوق علمی و عملی، به اوضاع جهان واقف و در قبال حوادث صابر و با شهامت هرچه تمام‌تر از حریم مقدس قرآن دفاع نماید و مصداق کامل: اما من کان من الفقهاء... و اما الحوادث الواقعة... باشد و فعلاً به نظر حقیر حضرت آیت‌الله العظمی آقای خمینی بزرگ مرجع تقلید شیعه ادام‌الله‌ظله واجد چنین صفاتی هستند.» (۴۱) این بیانیه‌ی دوازده امضائی حوالی بیستم خرداد منتشر شده و در برخی مجالس بزرگداشت مرجع فقید قرائت شده است. (۴۲)

علمای شهرستانها نیز نامه‌های کم و بیش مشابهی منتشر کردند. بیانیه‌ی علمای شیراز از آن میان یادکردنی است، که یکی از امضاکنندگان آن آقای سیدعبدالحسین دستغیب است. (۴۳) در همین ایام جمعی دیگر از علمای فارس آقای شیخ بهاء‌الدین محلاتی

هم‌رزم آقای خمینی در ۱۵ خرداد را به عنوان مرجع تقلید معرفی می‌کنند. (۴۴) آقای سیدحسن طباطبائی قمی دیگر چهره‌ی شاخص قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲، از سال ۱۳۴۷ در کرج مجازات غیرقانونی حصر در تبعید را تجربه می‌کرد. ایشان از مراجع مردم خراسان از اواخر دهه‌ی سی بوده است. (۴۵) در دیگر کشورهای همسایه هم گروهی از شیعیان از آقای خمینی تقلید کردند. (۴۶) گفتنی است که مراسم ترحیم مرجع فقید از سوی آقای خمینی در نجف بعد از مراسم دیگر آقایان برگزار شد. (۴۷) اگرچه تلاش‌های ساواک برای حذف نام آقای خمینی از اذهان و عدم مرجعیت ایشان غیرقابل انکار است، اما واضح است که همه‌ی علمایی که مراجعی غیر از آقای خمینی را معرفی کردند نمی‌توان بی‌تقوی یا وابسته به ساواک و دربار به‌حساب آورد. (۴۸) آقای خمینی در آن زمان احتمالاً یکی از هفت مرجع اول شیعیان محسوب می‌شد. اما بسیاری از شیعیان از آقایان خوئی، شاهرودی، شریعتمداری، گلپایگانی، میلانی، و خوانساری تقلید می‌کردند، و فضل حوزوی هیچیک از آنها هم کمتر از آقای خمینی نبود. آنچه آقای خمینی را از مراجع تقلید دیگر متمایز می‌کرد مبارزات شجاعانه‌ی سیاسی ایشان بود نه برتری علمی.



ت. مرجع جایزالتقلید

اکنون نوبت به تحلیل محتوای بیانیه‌های آقای منتظری و دیگر فضلاء حوزه‌ی علمیه‌ی قم در سال ۱۳۴۹ می‌رسد. تردیدی نیست که در این دوران اولاً آقای منتظری نخستین فقیهی است که مرجعیت آقای خمینی را مطرح کرده، ثانیاً وی شاخص‌ترین حامی آقای خمینی به‌لحاظ فضل حوزوی بوده است. (۴۹) ثالثاً کلیه‌ی بیانیه‌های اصلی صادره از حوزه‌ی علمیه‌ی قم (یعنی تلگراف ۴۷ امضائی و بیانیه‌ی ۱۲ امضائی) با برنامه‌ریزی و پی‌گیری وی و مرحوم ربانی شیرازی صورت گرفته است. به‌روایت آقای منتظری: «آقای ربانی شیرازی با اینکه قبلاً از طرفداران آیت‌الله گلپایگانی بود و از ایشان ترویج می‌کرد و به‌من هم اصرار می‌کرد که به طرف آیت‌الله گلپایگانی بروم ولی چون انقلابی بود وقتی موضع‌گیری‌های آیت‌الله خمینی را دید، آمد به‌طرف آیت‌الله خمینی، و خیلی محکم دنبال مسائل راه می‌افتاد.» (۵۰)

نظر آقای منتظری از سال ۱۳۴۰ چنین بوده است: «البته من و شهید مطهری از همان ابتدای فوت آیت‌الله بروجردی نظرمان به آیت‌الله خمینی بود و ایشان را از نظر علمی از دیگران قوی‌تر می‌دانستیم.» (۵۱) اگرچه «قوی‌تر از نظر علمی» به معنای اعلی‌ت است، اما ایشان آگاهانه واژه‌ی فنی «اعلمیت» را بکار نبرده است. به هر حال این اشاره به نظر ایشان چهل سال بعد است.

آقای منتظری در دو نامه‌ی خصوصی به آقایان خادمی در اصفهان و اشرفی اصفهانی در کرمانشاه، آقای خمینی را «برای مرجعیت شیعه متعین و تعیین و ترویج ایشان را به صلاح اسلام و مسلمین» دانسته است (۵۲) این عبارت هم‌سنگ با محرز بودن صلاحیت مرجعیت آقای خمینی و لزوم ترویج ایشان است.

در تلگراف ۴۷ امضائی که نخستین تمایل کتبی فضایی حوزه‌ی علمیه‌ی قم به آقای خمینی است واژه‌ی «مرجع بزرگ شیعه» جایزالتقلید بودن ایشان را به وضوح ابراز می‌دارد، عبارت «رهبری ارزنده» در متن تلگراف نیز مصلحت زعامت ایشان را منظور داشته است.

مهم‌ترین بیانی‌های صادره درباره‌ی مرجعیت آقای خمینی از چند جهت بیانی‌های دونفره‌ی آقایان منتظری و ربانی بود: یکی وجاهت علمی آقای منتظری (۵۳)، دوم مشروح و استدلالی بودن متن، و سوم شجاعت خط‌شکنی دو امضاکننده‌ی آن. در این بیانی‌ها از یک سو به تحمیل مرجع خارج از حوزه که تعریض آشکار به تلگراف‌های شاه به آقایان شریعتمداری و خوانساری و پاسخ آنان است، اشاره شده، از سوی دیگر به لحاظ علمی و ملاک‌های حوزوی کلمه‌ای بیش از صلاحیت مرجعیت آقای خمینی یا جایزالتقلید بودن و «شایستگی ایشان برای تقلید و مراجعه‌ی عموم» نوشته نشده است.

اما از جانب سوم مفصلاً در این که ایشان «لایق‌ترین شخصیت برای رهبری و زعامت» و «اصلح به حال اسلام و مسلمین» است داد سخن داده شده است، از جمله «لزوم انتخاب فردی مدبر، روشن‌بین و واقف به مصالح اسلام و مسلمین» یا لزوم برخورداری مرجع از «رشد اجتماعی، شهامت، شجاعت، و جهان‌بینی اسلامی» و نیز «فردی که به اوضاع جهان و حوادث واقعه آشنایی کامل داشته باشد» و در یک کلام «تشخیص صفات لازمه برای زعیم اسلامی». به عبارت دیگر بیانی‌ها در تطبیق ملاک‌های رایج فقهی در تعیین مرجع تقلید به حداقل لازم (جایزالتقلید بودن) اکتفا کرده، اما بار اصلی به ضرورت سیاسی و مصلحت اسلام و مسلمین داده شده است. در انتهای بیانی‌ها «اکثریت مردم ایران» مقلد آقای خمینی معرفی شده‌اند. (۵۴) واضح است که این آرزوی امضاکنندگان بوده، (۵۵) اما مطابقت با واقع نداشته است. به هر حال بیانی‌های آقایان منتظری و ربانی بیانی‌های سیاسی بسیار قوی و جسورانه در حمایت از مرجعیت آقای خمینی در فضای سنگین خفقان است.

بیانی‌های دوازده نفره سبک و سیاق حوزوی بیشتری دارد، مختصر و موجز به تطبیق ملاک‌های فقهی در صلاحیت آقای خمینی برای مرجعیت تقلید پرداخته شده است. اما در شهادت‌نامه‌ی آقای منتظری «با توجه به مراتب علمی و عملی» و «روشن‌بینی و

مجاهدات» آقای خمینی «صلاحیت ایشان برای مرجعیت و زعامت شیعه محرز» و «ترویج و تعیین ایشان به صلاح اسلام و مسلمین می‌باشد.» یعنی با ظرافت به جای پرداختن به اعلم و اتقی یا اقوی در استنباط حکم‌الله از کتاب و سنت، به بیان کلی مراتب علمی و عملی که عبارتاً اخراج فقاہت و عدالت است اکتفا شده، در عوض از واژه‌های نامأنوس فقهی همانند روشن‌بینی و مجاهدت استفاده شده، و در نهایت این تعیین و ترویج، صلاح و مصلحت اسلام و مسلمین معرفی شده است. یعنی به‌نظر آقای منتظری در آن زمان، آقای خمینی اولاً واجد صلاحیت مرجعیت یا جایزالتقلید بوده، ثانیاً تعیین و ترویج ایشان از باب مصلحت وظیفه بوده است.

این نکات با عبارات متفاوت اما مضمون واحد در پاسخ دیگر امضاکنندگان تکرار شده است، گویی پاسخ‌ها بعد از مشورت با یک‌دیگر نوشته شده یا حداقل به بیانیه‌ی دو نفره تأسی شده است. به‌شکل دقیق‌تر یازده نفر بالصراحه آقای خمینی را واجد شرائط مرجعیت عامه دانسته‌اند، یکی هم به‌بیان کلی «اتباع از آراء و فتاوی‌ای آقای خمینی موجب فلاح و رستگاری است» اکتفا کرده و حتی از شهادت صریح هم طفره رفته است! (۵۶) هفت نفر صریحاً از واژه‌های «صلاح اسلام و مصالح مسلمین» در شهادت‌نامه‌ی خود استفاده کرده‌اند. (۵۷) چهار نفر دیگر هم عبارات قریب به صلاح مسلمین از قبیل «اعزاز و تقویت مسلمین»، «اعلای کلمه‌ی حق»، «در این زمان که اسلام عزیز از همه ادوار بیشتر به رهبر واجد شرایطی محتاج است»، «حفاظت از حوزه اسلام و حمایت مسلمین است» به کار برده‌اند. (۵۸)

هیچ‌یک از علمای قم در متن معرفی‌نامه‌های مکتوب خود از عبارت فنی «اعلم» برای آقای خمینی که شرط لازم مرجعیت تقلید در این مدرسه بوده استفاده نکرده‌اند. (۵۹) به‌عبارت دیگر هیچ‌یک از شاگردان و مروجان آقای خمینی در آن زمان ایشان را اعلم نمی‌دانستند (۶۰) تا بر طبق موازین فقهی ایشان را شرعاً به مردم معرفی کنند، اما ترویج مرجعیت ایشان را صلاح و مصلحت می‌دانستند. آنها به‌دنبال معرفی رهبر و زعیم دینی به مردم بودند که البته واجد شرائط عمومی تقلید هم بوده باشد.



ث. مرجعیت دینی و مصلحت سیاسی

به فتوای اکثر فقهای معاصر از جمله آقای خمینی - در صورت امکان بنا بر احتیاط - تقلید از مجتهد اعلم واجب است، علاوه بر آن فحوص برای یافتن مجتهد اعلم نیز واجب می‌باشد. (۶۱) یعنی مطابق فتوای ایشان اگر شناخت اعلم و تقلید از وی ممکن باشد تنها راه مشروع ترویج و تقلید اوست. اگر مجتهدی اعلم نباشد، یعنی در استنباط حجت شرعی و حکم‌الله از کتاب و سنت مجتهدی مافوق او باشد به فتوای فقهای یادشده او یقیناً واجب‌التقلید نیست، اگر بتوان گفت که جایز‌التقلید هست! در معیارهای رایج فقهی از جمله در تحریر الوسیله آقای خمینی ملاکی غیر از اعلمیت فقهی و ورع برای جواز تقلید ذکر نشده است. به زبان دیگر مصلحت اسلام و مسلمین و حساسیت شرائط زمان در زمره‌ی موازین فقهی مرجعیت تقلید نبوده است، هر چند در تفکر متأخر آقای خمینی (۶۲) چنین امری قابل فهم است.

آیا در تفکر متقدم ایشان چنین امری توجیه فقهی دارد؟ آیا آقای منتظری و دیگر فضلاء حوزه‌ی علمیه‌ی قم در زمان صدور این معرفی‌نامه‌ها به نکات فوق التفات داشته‌اند؟ به نظر می‌رسد ضرورت مبارزه‌ی سیاسی و مصلحت مسلمین ایران دغدغه‌ی اصلی فضلاء قم بوده باشد و التفاتی به لوازم فقهی و شرعی تصمیم سترگ سیاسی خود نداشته‌اند. اولویت مبارزه‌ی سیاسی حتی در معرفی مرجعیت تقلید در میان پیروان آقای خمینی در دوران نهضت امری غیرقابل انکار است. به کارگیری فقه مصلحت‌محور ناآگاهانه از همین زمان آغاز شده است. البته در آن زمان دوران جنینی‌اش را طی می‌کرد و زمان درازی برای آشکارشدن لوازم نظری و عملی‌اش لازم بود.

در کتابی که چند ماه قبل از وفات آقای منتظری ظاهراً در دفتر ایشان تدوین و منتشر شده، در مورد اسناد خرداد ۱۳۴۹ آمده است: «با توجه به این متن و متنی که خواهد آمد هم برای نگارنده و هم برخی دیگر این شبهه مطرح می‌شد که آیا بزرگانی چون آقای منتظری و مرحوم ربانی شیرازی که خود صاحب فتوا بودند و فتاوا و مبانی علمی بزرگان قم و نجف را دیده بودند، آیا اعلام اعلمیت آیت‌الله خمینی آن هم در آن کوران مبارزه رنگ و بوی سیاسی نداشت؟ به عبارت دیگر آیا آنان برای پیش‌برد مقاصد سیاسی دست به این حرکت نزدند؟ این پرسش در ذهن من خلجان می‌کرد تا این که آیت‌الله منتظری روزی در برابر این پرسش با قاطعیت فرمود: "من حاضر نیستم دینم را به دنیای دیگران بفروشم، مرجعیت شأن والایی دارد و نمی‌توان آنرا بازپچه‌ی اغراض سیاسی قرار داد. من واقعاً یقین داشتم که آیت‌الله خمینی اعلم است و اگر مبارزات سیاسی هم در کار نبود بر آن پافشاری می‌کردم."» (۶۳)

در این زمینه نکاتی یادکردنی است:

اولاً آن‌چنان که گذشت بیانیه‌های آقای منتظری و دیگر فضلاء قم در سال ۱۳۴۹ صرفاً شهادت بر صلاحیت مرجعیت و

جایزالتقلید بودن ایشان است و تصریحی به علمیت ندارد، وبا توجه به تصریح ایشان در هر پنج اظهار نظر مکتوبشان در آن زمان (۶۴) نظر یادشده مبتنی بر مصلحت اسلام و مسلمین اتخاذ شده است، و با ورود عنصر مصلحت زمان و مکان دلالتی بر علمیت فقهی آقای خمینی ندارد.

ثانیا آنچه ایشان سی و هشت سال بعد نفی کرده‌اند دین را بازی‌چهی اغراض سیاسی کردن یا سیاست‌بازی است، که حق کاملاً با ایشان است. اما آن‌چه قابل انکار نیست دخالت بینش و مبارزات سیاسی در فهم ایشان و دیگر امضاکنندگان بیانیه‌ی ۱۲ نفره از شرائط مرجعیت در آن زمان است، یعنی علمیت مورد نظر ایشان اعم از علمیت در تشخیص احکام کلی فقهی و اعلم در شناخت موضوعات جزئی بالخاص در اداره‌ی جامعه‌ی اسلامی بوده است. تردیدی نیست که اگر اعلم شامل شناخت موضوعات سیاسی می‌شد، آقای خمینی یقیناً در سال ۱۳۴۹ به این معنی اعلم از دیگران بوده است. اما نه آقای منتظری، نه استادش آقای خمینی در مکتوبات فقهی خود در آن زمان بلکه تا سالها بعد، از شرائط متعارف سنتی مرجع تقلید عدول نکرده‌اند. در فتوای آقای منتظری در اجتهاد و تقلید تا کنون موضوع شناسی سیاسی نیامده است. (۶۵) با مبانی مکتوب آقایان خمینی و منتظری در آن دوران چنین نتیجه‌ای بدست نمی‌آید.

ثالثاً در این تردیدی نیست که ایشان و آقای مطهری از سال ۱۳۴۰ قائل به اقوایت علمی آقای خمینی بوده‌اند، اما اینکه اگر مبارزات سیاسی جسورانه‌ی منجر به تبعید آقای خمینی نبود، آیا آقای منتظری برای معرفی آقای خمینی به عنوان «اعلم» احساس تکلیف می‌کرد؟ خدا می‌داند. واضح است که بحث در چارچوب متعارف فقهی است، والا بحث در صحت و امکان عملی سنجش علمیت مجال و مقالی دیگر می‌طلبد. (۶۶)

ج. رجال ساکت در قضیه‌ی مرجعیت

در قضیه‌ی اعلام مرجعیت آقای خمینی پس از وفات آقای حکیم در خرداد ۱۳۴۹ در حوزه‌ی علمیه‌ی قم چهل و هفت نفر به آقای خمینی پیام تسلیت دادند، دو فاضل خط‌شکنی کردند، و مجموعاً دوازده نفر از فضلا صریحاً ایشان را به‌عنوان مرجع جایزالتقلید به مردم معرفی کردند. برخی فضلاء حوزه‌ی شهرستان‌ها از جمله شیراز نیز مردم را به سمت آقای خمینی ارجاع دادند. برخی روحانیون تهران نیز پیام تسلیت برای ایشان فرستادند. بعضی روحانیون منفرد در هند و پاکستان نیز آقای خمینی را اعلم معرفی کردند. به تمام این موارد در قسمتهای قبل مستنداً اشاره شد. (۶۷) اما از چند حوزه‌ی مهم صدائی در این زمینه برنخاست. موضوع بحث این قسمت تحلیل موضع رجال ساکت قضیه‌ی مرجعیت در سال ۱۳۴۹ است.

آقای خمینی فقیه مبارز تبعیدی در آن زمان در حوزه‌ی نجف به‌تدریس اشتغال داشت. انتظار آن می‌رفت فضلاء درس ایشان

همانند فضای قم حداقل کلمه‌ای بر جایزالتقلید بودن ایشان منتشر کنند، که چنین نشد. جو حوزه‌ی سنتی نجف به نفع مرجع مبارز نبود. فضای نجف به‌ترتیب در اطراف آقایان خوئی و شاهرودی جمع بودند و شرکت در درس آقای خمینی در آن زمان ضدارزش محسوب می‌شد. سقف مجاهدت معدودی از فضلا شرکت در درس ایشان بود. (۶۸)

دومین حوزه‌ی بزرگ ایران پس از قم حوزه‌ی علمیه‌ی مشهد بود. آقای میلانی مرجع اول ناحیه‌ی خراسان بود که در بقیه نقاط کشور هم مقلد داشت. وی در فضل حوزوی کم‌تر از مراجع نجف و قم نبود و به‌لحاظ مبارزه نیز کارنامه‌ای نسبتاً موجه داشت. دیگر مرجع ناحیه‌ی خراسان آقای قمی بود که در آن زمان سومین سال حصر در تبعید را پس از خاش در کرج می‌گذارید. با وجود این دو مرجع پیروان کم تعداد آقای خمینی در مشهد قدمی در معرفی ایشان به‌عنوان مرجع ولو جایزالتقلید برنداشتند. (۶۹)

دو حوزه‌ی بزرگ اصفهان و تبریز هم در این زمینه قدمی برنداشتند. با این‌که در نجف‌آباد مرجعیت آقای خمینی تعیین پیدا کرده بود، اما در شهر و استان اصفهان وضع متفاوت بود. آقای منتظری قبل از هر اقدام شخصی برای آقای خادمی فقیه اول اصفهان در لزوم ترویج آقای خمینی نامه نوشت، (۷۰) اما از استان زادگاهش ندایی به نفع آقای خمینی برنخواست. حوزه‌ی اصفهان به آقای خوئی متمایل بود. (۷۱) حوزه‌ی تبریز از سه دهه قبل به آقای شریعتمداری تبریزی متمایل بود. آقای خوئی هم آذربایجانی بود. واضح بود که آقای خمینی در میان آذری‌ها و ترک‌زبان‌ها در آن زمان پایگاهی ندارد. به‌هر حال آقایان سیدمحمدعلی قاضی طباطبائی و سیداسدالله مدنی فضای مبارز آذربایجان در این زمان در مورد مرجعیت آقای خمینی موضعی نگرفتند.

سکوت برخی فضلا در قضیه‌ی اعلام رسمی مرجعیت آقای خمینی در سال ۱۳۴۹ معنی‌دار است. برخی شاگردان آقای سیدمحمد محقق داماد که در زمره‌ی شاگردان سابق آقای خمینی هم بودند نامشان مطلقاً دیده نمی‌شود. شاخص‌ترین‌شان آقایان عبدالله جوادی آملی، سیدجلال الدین طاهری اصفهانی، سیدمحمد حسینی بهشتی، و سیدعبدالکریم موسوی اردبیلی است. (۷۲) برخی دیگر از شاگردان مشترک آقایان داماد و خمینی در تلگراف چهل و هفت امضائی مشارکت کردند. (۷۳) از علمای بلاد از قبیل آقایان محمد صدوقی در یزد، و عطاءالله اشرفی اصفهانی در کرمانشاه با این‌که آقای منتظری برای فاضل اخیر نامه هم نوشته بود، چیزی درباره مرجعیت آقای خمینی در این زمان منتشر نشد.

آقای مرتضی مطهری که همانند هم‌بحثش آقای منتظری از سال ۱۳۴۰ آقای خمینی را «اقوی در علم» می‌دانستند، در این زمان ساکت است و حتی در قضیه‌ی مرجعیت آقای خمینی وارد نشده است. آقای جعفر سبحانی مقرر درس اصول آقای خمینی نیز کلمه‌ای در این زمینه ننوشت. اکبر هاشمی رفسنجانی در این زمان تلگراف روحانیون را امضا نکرده است. نام سیدعلی خامنه‌ای نیز جایی دیده نمی‌شود. وی در آن زمان از خطبای مبارز مقلد آقای خمینی محسوب می‌شده و در رده‌ی فضلا برای تعیین مرجع تقلید به حساب نمی‌آمده است. (۷۴)

بحث سوم. مرجعیت پس از انقلاب

آقای خمینی در فروردین ۱۳۴۰ زمان وفات آقای بروجردی مقلدی نداشت و یقیناً مرجع تقلید محسوب نمی‌شد. در آبان ۱۳۴۳ زمان تبعید از ایران به‌دشواری در ردیف یکی از ده مرجع تقلید شیعه محسوب می‌شد. بعد از خرداد ۱۳۴۹ پس از ترویج توسط شاگردانش در قم ایشان در عداد یکی از هفت مرجع تقلید به‌حساب می‌آمد. دو تن از مراجع هفت‌گانه یعنی آقای سیدمحمود حسینی شاهرودی در سال ۱۳۵۳ در نجف و آقای سیدمحمدحادی میلانی در سال ۱۳۵۴ در مشهد دارفانی را وداع گفتند. آقای خمینی در زمان ورود به پاریس در مهر ۱۳۵۷ یکی از پنج مرجع تقلید اول شیعه بود. (۷۵) دیگر مراجع مطرح آن زمان عبارت بودند از آقایان خوئی، شریعتمداری، گلپایگانی، و خوانساری. به‌نظر می‌رسد در آن زمان تعداد مقلدان آقای خمینی با تعداد مقلدان آقایان گلپایگانی قابل مقایسه بود. هرچند مرجع اعلای شیعه در آن دوران آقای خوئی بود، و در ایران آقایان خوئی و شریعتمداری مقلدان بیشتری داشتند. (۷۶)

در این بحث ضمن دو قسمت به شرح زیر مرجعیت شیعه از بهمن ۱۳۵۷ (بازگشت پیروزمندانه‌ی آقای خمینی به ایران) تا خرداد ۱۳۶۸ (درگذشت ایشان) به اختصار بررسی می‌شود. در قسمت نخست شش بیانیه در شهادت به تعیین تقلید یا اعلیت آقای خمینی مرور می‌شود. در قسمت دوم به تحلیل وضعیت دوازده مرجع تقلید در آن زمان اختصاص دارد.



الف. موج دوم تقویت مرجعیت مقام رهبری

در چاپ‌های اخیر کتاب نهضت امام خمینی شش معرفی‌نامه‌ی صادر شده پس از انقلاب درج شده است. (۷۷) این قسمت به

بررسی و تحلیل این معرفی نامه ها اختصاص دارد. شش معرفی نامه به ترتیب صدور از آقایان منتظری، مشکینی، جوادی آملی، فاضل لنکرانی و مهدوی کنی است و معرفی نامه‌ی آقای ابوالحسن شیرازی فاقد تاریخ است. معرفی نامه‌ی آقایان منتظری، مشکینی و مهدوی کنی مضمون مشابهی دارند و آن متعین بودن مرجعیت آقای خمینی است. سه نفر دیگر ایشان را به عنوان اعلم و اعدل معرفی کرده‌اند.

آقای منتظری در تاریخ ۱۴ خرداد ۱۳۶۱ به‌ایجاز نظر فقهی خود را در این زمینه چنین نوشته است: «المتعین للمرجعیة والتقليد عندی هو سماحة آیت‌الله العظمی الخمینی مدّ ظلّه العالی». (۷۸)

آقای محمد فاضل لنکرانی در آخر خرداد همان سال نوشت: «با توجه به تحقیقات و مطالعات زیادی که در رابطه با این موضوع انجام داده‌ام، و با توجه به مقایسه آراء و نظرات، استدلالات معظم له با بزرگان دیگر، اعلمیت و اعدلیت ایشان یعنی حضرت مستطاب آیت‌الله العظمی الامام الخمینی - ادام الله ظله الوارف علی رؤس المسلمین والمستضعفین جمیعاً - محرز و جای هیچ گونه تردید و ابهام نیست.» (۷۹)

در این زمینه نکات ذیل قابل اشاره است:

اول. از این شش معرفی نامه، چهار مورد آن از ۱۴ تا ۳۱ خرداد ۱۳۶۱ صادر شده، پنجمی آذر ۱۳۶۳ و یکی هم بی‌تاریخ (ظاهراً هم‌زمان با چهار مورد نخست) است. آیا در زمان صدور جایی منتشر شده است؟ در حد اطلاع راقم این سطور پاسخ منفی است و کتاب یادشده آن هم سالها بعد این آراء را برای نخستین بار برای درج در تاریخ منتشر ساخته است.

دوم. وجه صدور این معرفی نامه‌ها چیست؟ رویه‌ی رایج در صدور چنین معرفی نامه‌هایی وفات مرجع تقلید عالی است. اما در سال ۱۳۶۱ کدام مرجع تقلید بزرگ دار فانی را وداع گفته است؟ هیچ‌کس! تنها اتفاق معنی داری که آن حوالی رخ داده خلع آقای سیدکاظم شریعتمداری از مرجعیت در ۱ اردیبهشت ۱۳۶۱ توسط جامعه‌ی مدرسین حوزه‌ی علمیه‌ی قم و جامعه‌ی روحانیت مبارز تهران (دو تشکل روحانی نزدیک به آقای خمینی) است. (۸۰) احتمال دیگری که در پاسخ به پرسش وجه صدور به نظر می‌رسد بحران رجوع است. در سال‌های نخست استقرار نظام جمهوری اسلامی بحث شرعی رجوع از مراجع مبغوض حکومت به آقای خمینی (یا حداقل به مراجع بهداشتی از نظر حکومت) در محافل مذهبی و بین متدینین به شدت مطرح بود. در زمان استخدام یا گزینش (در ادارات، قوه‌ی قضائیه، دانشگاه‌ها، مدارس غیرانتفاعی، نیروهای نظامی و انتظامی و ...) صریحاً از مرجع تقلید متقاضی سؤال و در پرونده‌اش درج می‌شد. تقلید از آقایان خوئی و شریعتمداری نقطه‌ی کاملاً منفی و باعث رد صلاحیت و مردود شدن در گزینش و ناکامی در استخدام می‌شد. ظاهراً معرفی نامه‌ها پاسخ به پرسش از تکلیف مکلفین مراجع تقلید مبغوض است (۸۱) و پاسخ‌ها معرفی آقای خمینی به عنوان مرجع تقلید متعین یا اعلم برای رجوع.

سوم. از این شش نفر سه نفر جزء امضاکنندگان بیانیه‌ی ۱۲ نفره در سال ۱۳۴۹ هستند، آقایان منتظری، مشکینی و فاضل لنکرانی. نام آقای مهدوی کنی در تلگراف تسلیم روحانیون تهران به آقای خمینی در سال ۴۹ آمده است. (۸۲) از دو نفر دیگر (آقایان جوادی آملی و ابوالحسن شیرازی) قبلاً اظهار نظر کتبی در این زمینه منتشر نشده است. در زمان صدور معرفی‌نامه‌ی مذکور آقایان مشکینی، ابوالحسن شیرازی، جوادی آملی، و مهدوی کنی به ترتیب در سمتهای ذیل شاغل بوده‌اند: امام جمعه‌ی قم، امام جمعه‌ی مشهد، عضو شورای عالی قضائی و رئیس دانشگاه امام صادق (ع). آقای فاضل لنکرانی در سال ۱۳۴۹ آقای خمینی را جایزالتقلید اعلام کرده بود، هرچند در سال ۱۳۶۱ ایشان را صریحاً اعلم و عادل که واجب‌التقلید محسوب می‌شود معرفی کرده است. چهارم. مراد آقای منتظری از «متعین بودن مرجعیت آقای خمینی» چه بود؟ ایشان از همین واژه در نامه‌های خصوصی ۱۳ و ۱۴ خرداد ۱۳۴۹ استفاده کرده بود. متعین معنایی نزدیک به محرز، متشخص، یا لازم دارد. تعین مرجعیت در کسی إشعار به واجب‌التقلید بودن دارد، اما با اعلمیت تلازم بین ندارد. ایشان هرگز در اظهار نظرهای فنی مکتوب برای آقای خمینی از اصطلاح شناخته‌شده‌ی اعلم استفاده نکرده است. چرا که تعین آقای خمینی برای ایشان از مجموع علم، عدالت، مبارزه و مصلحت اسلام و مسلمین حاصل شده است. بر اساس این مدارک مکتوب این نظر ایشان از سال ۱۳۴۹ بوده است. البته در دو بیانیه‌ی عمومی (۲ نفره و ۱۴ نفره) خرداد ۱۳۴۹ آقای منتظری ایشان با رعایت احتیاط تمام جایزالتقلید اعلام کرده، در خرداد ۱۳۶۱ تعین استاد خود را برای مرجعیت و تقلید اعلام داشته، که با تحلیل فوق اگرچه إشعار به واجب‌التقید و اصلحیت دارد اما در هیچ مدرک کتبی ایشان از اصطلاح اعلم در معرفی آقای خمینی استفاده نکرده است. این دقت و تقوای علمی ایشان را می‌رساند.

ب. دوازده مرجع تقلید در نخستین دهه‌ی جمهوری اسلامی

با پیروزی انقلاب و استقرار جمهوری اسلامی مقلدان آقای خمینی با سرعت بیشتری در ایران و خارج از ایران افزایش یافت. به‌نحوی که در نیمه‌ی دوم دهه‌ی شصت، آقای خمینی در کنار آقای خوئی یکی از دو مرجع تقلید اول شیعه محسوب می‌شد. در این ده سال اموری اتفاق افتاد که می‌تواند در بحث دخیل باشد: وفات، حصر و محدودیت.

در ۱۹ فروردین ۱۳۵۹ یکی از نوابغ معاصر تفکر اسلامی آقای سیدمحمدباقر صدر (۱۳۱۳-۱۳۵۹) در سن چهل و شش سالگی توسط صدام حسین در بغداد به شهادت رسید. صدر در این اواخر به آقای خمینی نزدیک شده بود (۸۳) و حیاتش می‌توانست منشأ برکات علمی و عملی فراوانی در نجف بلکه در جهان اسلام باشد. (۸۴)

شیخ‌الفقهاء آقای شیخ بهاء‌الدین محلاتی (۱۳۶۰-۱۲۷۵) مرجع روشن‌ضمیر اهالی فارس در ۲۷ مرداد ۱۳۶۰ دارفانی را وداع گفت. او که از سران قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ بود از تندروی‌های پس از انقلاب به‌شدت آزرده بود و انتقادات کتبی‌اش (۸۵) باعث شد

که آقای خمینی برای هم‌رزم قدیمش مجلس ختمی نگیرد! و به پیام تسلیت اکتفا کند. (۸۶)

آقای سیداحمد خوانساری (۶۳-۱۲۷۰) فقیه بزرگ تهران و صاحب جامع‌المدارک در تاریخ ۳۰ دی ۱۳۶۳ از دنیا رفت. او در بازار تهران مقلدان متنفذی داشت.

مهم‌ترین مرجع داخل کشور بعد از مرحوم بروجردی، آقای سیدکاظم شریعتمداری (۱۳۶۵-۱۲۸۴) بود. وی شاخص‌ترین رقیب آقای خمینی طی حدود چهار دهه بود، که همانند آقای خوانساری روابط حسنه‌ای با رژیم سابق داشت. پس از صدور بیانیه انتقادی علیه اختیارات ولایت فقیه در آستانه همه پرسی قانون اساسی جمهوری اسلامی در آذر ۱۳۵۸ از فضای عمومی کشور حذف، و به دنبال اتهام اطلاع از کودتای صادق قطب‌زاده از ۲۷ فروردین ۱۳۶۱ تا آخر عمر در خانه خود محصور شد. دو تشکل روحانی از شاگردان آقای خمینی (جامعه مدرسین حوزه علمیه قم و جامعه روحانیت مبارز تهران) همراه با ائمه منصوب جمعه در ۱ اردیبهشت ۱۳۶۱ رقیب رهبر را از مرجعیت خلع کردند. آقای شریعتمداری از آن تاریخ مورد سنگین‌ترین اتهامات و توهین‌ها قرار گرفت. به ایشان در زمان حصر به دلیل ممانعت از اعزام به بیمارستان (به مدت سه سال و ده ماه و هفت روز) و نیز در زمان کفن و دفن و ترحیم ظلم کردند. وی در تاریخ ۱۴ فروردین ۱۳۶۵ از دنیا رفت. (۸۷)

دیگر هم‌رزم آقای خمینی در قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ آقای سیدحسن طباطبائی قمی (۱۳۸۶-۱۲۹۰) بود که مرجع گروهی از اهالی خراسان محسوب می‌شد. آقای قمی دوازده سال قبل از انقلاب را در تبعید و حصر گذراند، چهارده ماه از سال ۱۳۴۶ در خاش و یازده سال تا شهریور ۱۳۵۷ در کرج. آقای قمی از منتقدان سنتی جمهوری اسلامی بود، بعد از انتقاد شدید از محاکمه‌ها و مصادره‌های اوایل انقلاب و به خصوص از وضعیت جنگ با عراق از حوالی ۱۳۶۰ در خانه‌ی مسکونی در مشهد محصور شد. این حصر با درگذشت آقای خمینی پایان نیافت. زمانی که به دلیل کبر سن و بیماری دیگر یارای تکلم نداشت و ویلچرنشین شده بود یعنی از اواسط دهه‌ی هفتاد به‌وی اجازة زیارت امام رضا و برگزاری مراسم مذهبی در خانه داده شد. بنابراین آقای قمی حداقل پانزده سال در جمهوری اسلامی محصور بوده است. رهبر فعلی جمهوری اسلامی یکی از شاگردان وی است. آقای قمی در ۲۶ خرداد ۱۳۸۶ درگذشت. (۸۸)

آقای سیدصادق روحانی (متولد ۱۳۰۵) صاحب مجموعه‌ی فقه‌الصادق (ع) از مراجع مبارز پس از وفات آقای بروجردی بوده است. بعد از انتقاد از مصوبه‌ی مجلس خبرگان درباره‌ی رهبری آینده‌ی آقای منتظری از آذر ۱۳۶۴ در خانه‌ی خود در قم محصور شد. این حصر غیرقانونی سیزده سال به‌طول انجامید و عزل آقای منتظری از قائم‌مقامی رهبری و وفات آقای خمینی هم تغییری در آن نداد! و در اوایل دومین سال حصر غیرقانونی آقای منتظری از آقای روحانی رفع حصر شد. (۸۹)

آقای سیدمحمد شیرازی (۱۳۸۰-۱۳۰۷) صاحب مجموعه‌ی الفقه در زمان تبعید آقای خمینی به نجف از ایشان در کربلا

به گرمی استقبال کرده بود. اعلام مرجعیت او بعد از وفات آقای حکیم در نجف با اعتراض آقایان شاهرودی و خویی مواجه شد. روابط بیوت آقایان خمینی و شیرازی بعد از آن حسنه نبود. پس از هشت سال اقامت در کویت با پیروزی انقلاب به ایران آمد. از اوایل ۱۳۶۰ ارتباطش با آقای خمینی قطع شد. از اوایل ۱۳۶۱ درسش را از مسجد زین العابدین در قم به منزل خود منتقل و از سال ۱۳۶۵ نماز جماعتش را تعطیل کرد. اما درس عمومیش تا سال ۱۳۷۳ ادامه داشت. بسیاری از شاگردان و مرتبطین ایشان در سال ۱۳۷۴ از سوی دادگاه ویژه روحانیت دچار تضییقات شدند، هرچند خود وی محصور نشد، هرچند محدود بود. بالاخره وی در ۲۷ آذر ۱۳۸۰ در قم درگذشت. آقای شیرازی در زمان حیات، مرجع گروهی از اهالی کربلا و کویت بود. (۹۰)

تنها کسی که در زمان حیات آقای خمینی اجازه یافت مرجعیتش را اعلام کند شاگرد طراز اول ایشان آقای حسین علی منتظری نجف آبادی (۱۳۸۸-۱۳۰۱) بود. رساله‌ی توضیح المسائل آقای منتظری در سال ۱۳۶۲ منتشر شد. ایشان در سال ۱۳۶۴ از سوی مجلس خبرگان به عنوان مصداق صدر اصل یکصد و هفت قانون اساسی برای رهبری آینده‌ی جمهوری اسلامی به مردم معرفی شد. بعد از اختلاف نظر آقای خمینی با ایشان خصوصاً درباره‌ی عمل کرد ده‌ساله‌ی جمهوری اسلامی وی طی حکم حکومتی شدیدالحن مورخ ۶ فروردین ۱۳۶۸ آقای خمینی برخلاف قانون عزل شد. به دنبال انتقاد آقای منتظری از ابتدال مرجعیت شیعه توسط آقای خامنه‌ای در آبان ۱۳۷۶ وی بر خلاف قانون بیش از پنج سال در خانه‌ی خود در قم محصور شد، در اواخر سال ۱۳۸۱ بعد از اعلام خطر پزشکان درباره‌ی خطر جانی ادامه‌ی حصر از وی رفع حصر شد. آقای منتظری که جمهوری اسلامی را نه جمهوری و نه اسلامی می‌دانست در ۲۹ آذر ۱۳۸۸ دار فانی را وداع کرد. مراسم ترحیم او در اوج جنبش سبز تبدیل به یکی بزرگترین تظاهرات مردمی بر علیه استبداد دینی تبدیل شد. (۹۱)

آقایان سیدمحمدرضا موسوی گلپایگانی (۱۳۷۲-۱۲۷۸) و سیدشهاب‌الدین مرعشی نجفی (۱۳۶۹-۱۲۷۶) کماکان در دهه‌ی اول جمهوری اسلامی از مراجع قابل احترام قم بودند. آقای گلپایگانی در سه ناحیه در جمهوری اسلامی به مشارکت گرفته شد: اول، مدیریت حوزه‌ی علمیه‌ی قم. قرار شد هیچ تصمیمی در حوزه با مخالفت ایشان عملی نشود. دوم، داماد ایشان آقای لطف‌الله صافی گلپایگانی - که اکنون از مراجع تقلید هستند - به عضویت فقهای شورای نگهبان منصوب شد. ایشان از جانب اعضای شورای نگهبان از آغاز تا تیر ۱۳۶۷ دبیر شورای نگهبان بوده است. حضور وی در شورای نگهبان نوعی اطمینان خاطر به آقای گلپایگانی بود که خلاف شرعی در جمهوری اسلامی تصویب نمی‌شود. سوم امام جمعه‌ی گلپایگان که با معرفی ایشان صورت می‌گرفت. آقای گلپایگانی از بسیاری مصوبات مجلس و احکام قوه‌ی قضائیه ناراضی بود اما حتی الامکان انتقادات خود را غیرعلنی کتباً با آقای خمینی در میان می‌گذشت. مجموعه‌ی مرادوات آقایان خمینی و گلپایگانی در صورت انتشار پرده از بسیاری ابهامات دهه‌ی اول جمهوری اسلامی برمی‌دارد. آقای مرعشی نجفی هم اگرچه دل خوشی از تندروی‌های دهه‌ی اول جمهوری اسلامی نداشت اما اهل انتقاد علنی نبود و

گسترش کتابخانه‌ی عمومی بزرگترین دغدغه‌ی وی بود.

به هر حال بعد از حذف آقای شریعتمداری سه مرجع اصلی تشیع تا خرداد ۱۳۶۸ به تریب عبارت بودند از آقایان خوئی، خمینی و گلپایگانی. آقای خوئی تا زمان وفات، مرجع اول تشیع محسوب می‌شد، خارج از ایران با فاصله‌ی زیاد و در داخل ایران شانه‌به‌شانه‌ی آقای خمینی. هرچند در رسانه‌ها و مجامع حکومتی ایران به‌گونه‌ی دیگری واقعیت را نمایش می‌دادند.

پایان مطلب دوم (از مبحث چهارم، باب اول، فصل چهارم)

۲۲ دی ۱۳۹۴

یادداشت‌ها:

- * عناوین سه باب دیگر عبارتند از: شخصیت دوم نظام (از بهمن ۵۷ تا تیر ۶۴)، مصوبات مجلس خبرگان در مورد رهبری آینده (تیر - آبان ۱۳۶۴)، و قائم‌مقام رهبری (از آبان ۶۴ تا فروردین ۶۸).
- ** سه فصل نخست به‌ترتیب در تاریخ‌های زیر منتشر شده است: ۳ شهریور، ۱ آبان و ۱۰ آذر ۱۳۹۴. تاریخ انتشار مبحث‌های اول و دوم باب نخست از فصل چهارم ۱ دی ۱۳۹۴ و مبحث سوم ۶ دی ۱۳۹۴ بوده است.
- *** حسن فرشتیان و حسن یوسفی اشکوری این نوشتار را قبل از انتشار خوانده‌اند. از تذکرات سودمند ایشان سپاس گزارم.
- (۱) پیام مورخ ۲۰ تیر ۱۳۵۴، صحیفه‌ی امام، جلد سوم.
- (۲) هر دو نفر به دلیل سکت‌های قلبی از دنیا رفتند.
- (۳) جمشید آموزگار، جعفر شریف امامی، غلامرضا ازهاری و شاپور بختیار.
- (۴) جیمی کارتر در سفر ۱۷ ساعته‌اش به تهران در ۱۰ دی ۱۳۵۶ ایران تحت رهبری شاه را «جزیره ثبات» Island of Stability و محمدرضا پهلوی را «محبوب ملت ایران» خواند!
- (۵) با نام مستعار احمد رشیدی مطلق. برای آشنائی با نویسنده‌ی این مقاله بنگرید به مظفر شاهی، مقاله‌ی «ایران و استعمار سرخ و سیاه» چگونه تهیه شد؟ احمد رشیدی مطلق کیست؟ روزنامه‌ی ایران، ۳۲ دی ۱۳۹۲، ص ۱۰.
- (۶) انقلابیون آن را به رژیم شاه نسبت می‌دادند که برای بدنام کردن نهضت صورت گرفته است. این که این فاجعه واقعا توسط چه جریانی به‌وقوع پیوسته نیازمند تحقیق است.
- (۷) در آن زمان احمد حسن البکر (دائی صدام حسین) رئیس جمهور عراق است، هرچند قدرت واقعی در دست صدام حسین است که از ۲۵ تیر ۱۳۵۸ طی یک کودتای بدون خون‌ریزی رسماً رئیس جمهوری عراق می‌شود.
- (۸) پیام مورخ ۲۴ بهمن ۱۳۵۶، صحیفه‌ی امام، جلد سوم. این پیام که در نجف یک سال قبل از پیروزی انقلاب صادر شده ابعاد مختلف تفکر آقای خمینی را نشان می‌دهد.
- (۹) اواخر جلد سوم تا اوایل جلد ششم صحیفه‌ی امام.
- (۱۰) صحیفه‌ی امام، جلد چهارم: تشریح اوضاع آینده‌ی ایران: «بدون چون و چرا حفظ رژیم شاه غیرقابل قبول است. ما پیوسته با آن مخالف بوده‌ایم. سرنگونی، آن هدف غیرقابل تغییر مبارزه‌ی ماست. به علاوه این شکل حقوقی رژیم نیست که اهمیت دارد، بلکه محتوای آن مهم است. طبیعتاً می‌توان یک جمهوری اسلامی را در نظر گرفت.»
- (۱۱) آقای سید صادق روحانی از شاگردان آقای خویی، سال‌ها بعد در پاسخ به پرسشی از دیدار استاد و فرح پهلوی می‌گوید: «مرحوم خویی در آن زمان نامه‌ای برای من نوشته و مرقوم فرموده بودند که فرح این‌جا آمد و من رفتار ظالمانه‌ی شاه را به‌عنوان اعتراض با او مطرح کردم و او هم با ناراحتی خیلی زود از منزل خارج شد» (پایگاه خبر شیعه آنالین، ۲۰ فروردین ۱۳۹۰). سیدحسین نصر نیز در این ملاقات حضور داشته است. بنگرید به حکمت و سیاست، گفت‌وگو با سید حسین نصر (مجموعه تاریخ شفاهی ایران، ص ۳۲۶ به بعد). برای آشنائی با دیگر روایات این دیدار بنگرید به سیدهادی

طباطبائی، دیدار پرماجرا و روایت‌های متفاوت: دیدار آیت‌الله خویی با فرح پهلوی، مباحثات: مجله‌ی فکری تحلیلی حوزه و روحانیت، ۱۳ تیر ۱۳۹۴.
(۱۲) آقایان سیدکاظم شریعتمداری، سیدمحمدرضا گلپایگانی، سیدشهاب‌الدین مرعشی نجفی، سیداحمد خوانساری، سید محمد هادی میلانی، شیخ بهاء‌الدین محلاتی، و میرزا هاشم آملی. نظر مهدی بازرگان و یارانش و بسیاری از مبارزین دیگر هم همین بود. مدارک و مستندات این مسئله‌ی مهم را در جلد چهارم «مجموعه‌ی مواجهه‌ی جمهوری اسلامی با علمای منتقد» آورده‌ام، امیدوارم به‌زودی توفیق انتشارش را پیدا کنم.

(۱۳) «جناب آقای مهندس مهدی بازرگان، بنا به پیشنهاد شورای انقلاب، بر حَسَب حق شرعی و حق قانونی ناشی از آرای اکثریت قاطع قریب به اتفاق ملت ایران که طی اجتماعات عظیم و تظاهرات وسیع و متعدد در سراسر ایران نسبت به رهبری جنبش ابراز شده است، و به موجب اعتمادی که به ایمان راسخ شما به مکتب مقدس اسلام و اطلاعی که از سوابقتان در مبارزات اسلامی و ملی دارم، جناب‌عالی را بدون در نظر گرفتن روابط حزبی و بستگی به گروهی خاص، مأمور تشکیل دولت موقت می‌نمایم تا ترتیب اداره‌ی امور مملکت و خصوصاً انجام رفراندم و رجوع به آرای عمومی ملت درباره‌ی تغییر نظام سیاسی کشور به جمهوری اسلامی و تشکیل مجلس مؤسسان از منتخبین مردم جهت تصویب قانون اساسی نظام جدید و انتخاب مجلس نمایندگان ملت بر طبق قانون اساسی جدید را بدهید. مقتضی است که اعضای دولت موقت را هر چه زودتر با توجه به شرایطی که مشخص نموده‌ام تعیین و معرفی نمایید. کارمندان دولت و ارتش و افراد ملت با دولت موقت شما همکاری کامل نموده و رعایت انضباط را برای وصول به اهداف مقدس انقلاب و سامان یافتن امور کشور خواهند نمود. موفقیت شما و دولت موقت را در این مرحله حساس تاریخی از خداوند متعال مسئلت می‌نمایم.» (صحیفه امام، جلد ششم)

(۱۴) صحیفه امام، جلد چهارم، محتوای سیاسی و اجتماعی رژیم اسلامی.

(۱۵) پیشین، سخنرانی برای دانشجویان، مورخ ۲۲ آبان ۱۳۵۷.

(۱۶) پیشین، جلد ششم، سخنرانی در بهشت زهرا، ۱۲ بهمن ۱۳۵۷.

(۱۷) به مناسبت درگذشت مرحوم آقای خویی در سال ۱۳۷۱ مقاله‌ای منتشر کردم: «سیری در خدمات علمی آیت‌الله خویی» که بعداً در کتاب دغدغه‌های حکومت دینی (۱۳۷۹) ص ۱۰۰-۹۲ منتشر شد.

(۱۸) خویی، معجم رجال الحديث، شماره ۱۴۶۹۷، ذیل ماده‌ی ابوالقاسم بن علی‌اکبر، ج ۲۲ ص ۱۹-۱۸.

(۱۹) نفحات الإعجاز، فی علوم القرآن. طبع ۱۳۴۳ق (نقد و پاسخی به کتاب «حسن الإيجاز فی ابطال الإعجاز» نصیرالدین ظافر)

(۲۰) انتشار التفتیح از سال ۱۳۳۷ (۱۳۷۸ق) آغاز شده است. کتاب طهارت آن ۹ جلد است. دوره‌ی تقریرات فقه و اصول منتشره از سوی شاگردان آقای خویی به بیش از ده‌ها جلد می‌رسد. بنگرید به المکتبۃ الکترونیه مؤسسه‌ی الخویی الاسلامیه. دیگر آثار ایشان:
الف. تالیفات:

- معجم رجال الحديث وتفصيل طبقات الرواة، فی علم الرجال، ۲۴ جلد.

- منهاج الصالحین، ۲ جلد.

- تکملة منهاج الصالحین و مبانی تکملة المنهاج.

- تعلیقه‌ی العروة الوثقی.

ب. تقریرات اصول:

- مبانی الإستنباط، تقریر سید ابوالقاسم کوکبی، ۴ جلد.

- مصابیح الأصول، تقریر شهید سید علاء‌الدین بحر العلوم، مباحث ألفاظ.

- جواهر الأصول، تقریر فخرالدین زنجانی.

- رساله فی الأمر بین الأمرین، تقریر محمدتقی جعفری.

ج. تقریرات فقه

- تحریر العروة الوثقی، تقریر قربانعلی کابلی.

- دروس فی فقه الشیعه، تقریر سید محمدمهدی خلخالی، ۴ جلد.

- المستند فی شرح العروة الوثقی، تقریر شهید مرتضی بروجردی، الصلاة: ۱۰ جلد، الصوم: ۲ جلد، الزکاة: ۲ جلد، الخمس، الإجارة.

- المعتمد فی شرح العروة الوثقی وفي شرح المناسک، شهید سیدمحمدرضا موسوی خلخالی، الحج: ۴ جلد.

- المبانی فی شرح العروة الوثقی: تقریر شهید سید محمدتقی خویی، النکاح: ۲ جلد، المضاربة والمساواة.

- فقه العترة فی زکاة الفطرة، تقریر شهیدسید محمدتقی جلالی.

- رساله فی الرضاع، تقریر شیخ محمدتقی ایروانی و سیدمحمدمهدی موسوی خلخالی.

(۲۱) بنگرید به اسناد انقلاب اسلامی، جلد اول، تهران، ۱۳۷۴. در مورد جنگ اعراب و اسرائیل در سال ۱۳۵۲ هم بیانیه‌ای از جانب ایشان صادر شده است. به‌روایت سیدعباس خاتم یزدی عضو دفتر استفتای آقای خمینی: «در میان مراجع نجف مرحوم آقای خویی پیش‌گام بود، و حتی در خصوص بعضی مسائل داخلی ایران داغ‌تر از حضرت امام موضع‌گیری می‌نمود. ایشان در اعلامیه‌هایی که به‌قلم خودش تحریر می‌شد، به‌امری مثل حرمت کار در

ادارات برای نظام طاغوت و نفوذ صهیونیست‌ها در کشور اشاره می‌کرد. ایشان به‌جهت وظیفه و رسالتی که بر دوش خود احساس می‌کرد در ابتدا خیلی خوب وارد میدان شد... درخصوص تبعید امام به ترکیه اقداماتی در سطح بین‌المللی نیز صورت گرفت و نامه‌هایی به ویژه از سوی آقای خوئی برای سازمان ملل و سازمان حقوق بشر و سران بعضی از کشورهای اسلامی فرستاده شد.» (خاتم یزدی، خاطرات، ص ۷۳ و ۷۵)

(۲۲) علیرغم فشار فراوان صدام حسین ایشان هرگز از رژیم ظالم عراق در زمان جنگ با ایران حمایت نکرد. پس از حمله عراق به کویت، و صدور احکام و فتاوی آزادی‌خواهانه‌ی آقای خوئی، ایشان از سوی رژیم بعث عراق مورد حصر و تضيیقات مضاعف قرار گرفت و تا آخر عمر به‌کوفه تبعید شد. بخش جهاد منهای الصالحین که برخلاف دیگر بخشهای این کتاب فقه فتوایی، به‌شیوه‌ی استدلالی نوشته شده است بهترین شاهد اندیشه‌ی سیاسی دوران انتهای زندگانی ایشان است.

(۲۳) در این فهرست تنها مراجعی منظور شد که عمده تحصیل فقهی اصولیشان نزد ایشان صورت گرفته است. والا اگر قرار باشد مراجعی که در بخشی از تحصیلشان از تدریس ایشان استفاده کرده‌اند این فهرست طولی‌تر می‌شود و آقایان دیگر از جمله ناصر مکارم شیرازی و جعفر سبحانی را نیز در بر می‌گیرد.

(۲۴) «اقدام حدود چهارده نفر از مجتهدین و مدرسین و روحانیون صاحب نام نجف مثل سیدمحمدباقر صدر، مرحوم شیخ مجتبی لنگرانی، مرحوم شیخ موسی زنجانی، و مرحوم شیخ صدرا بادکوبه‌ای در اعلم معرفی کردن مرحوم آقای خوئی نقش مؤثری در گرایش مردم عراق و نواحی دیگر به تقلید از ایشان داشت...» بعضی از افرادی که خود داعیه‌ی مرجعیت داشتند از ادعای مرجعیت گذشتند. یکی از این افراد مرحوم سیدپیوسف کربلایی بود که وجوهای مقلدین مرحوم آقای حکیم و سایر مراجع را به‌آقای خوئی ارجاع می‌داد. عده‌ای از فرزندان و سایر وابستگان مرحوم آقای حکیم نیز به تبعیت از سیدپیوسف کربلایی به ترویج و تبلیغ مرجعیت مرحوم آقای خوئی پرداختند. مرحوم شهید سیدمحمدباقر صدر نیز که خود از شاگردان مرحوم خویی بود و داعیه‌ی مرجعیت داشت، پذیرفت که مردم نواحی بصره و جنوب عراق را به آقای خویی ارجاع دهد. مرحوم سیدجعفر مرعشی که مدتها در کشورهای آفریقایی به تبلیغ و ترویج مذهب شیعه پرداخته بود و ضمناً به موقعیت و جایگاه مناسبی در آن کشورها دست پیدا کرده بود بعد از رحلت آقای حکیم پذیرفت که مرجعیت آقای خوئی را تبلیغ کند...» (خاتم یزدی، خاطرات، ص ۱۰۰-۹۸)

(۲۵) «در نجف اشرف نامه‌ای با امضای هفت هشت نفر از علما و مجتهدین از جمله آقایان شیخ صدرا بادکوبه‌ای، سیدمحمد روحانی، سید محمدباقر صدر، شیخ مجتبی لنگرانی، و ... راجع به مرجعیت آقای خوئی منتشر گردید.» (علی اکبر محتشمی‌پور، خاطرات سیاسی، جلد دوم، خانه‌ی اندیشه‌ی جوان، تهران، ۱۳۷۸، ص ۸۲-۸۱)

(۲۶) محمد عبدالله ابوزید العاملی، السیدمحمدباقر الصدر، السیره والمسیره فی حقایق ووثائق، مؤسسه العارف للمطبوعات، بیروت، ۲۰۰۶م، ج ۲، ص ۳۶۲-۳۵۹. خاتم یزدی: در زمانی که تقویت حضرت امام خمینی به‌عنوان مرجع تقلید می‌توانست فوائد زیادی برای جهان اسلام در پی داشته باشد، ایشان به‌همراه جمعی از اساتید نام‌آور و سرشناس حوزه‌ی نجف، مرحوم آقای خویی را به عنوان اعلم معرفی نمودند. منتهی یک سال از این قضیه نگذشته بود که شهید صدر با انتشار رساله‌اش ادعای اعلمیت کرد و شاگردانش به معرفی وی به عنوان اعلم پرداختند. (خاتم یزدی، خاطرات، ص ۱۸۷)

(۲۷) یعقوب ضاهر، مسیره الامام السید موسی الصدر، داربلال، بیروت، ۲۰۰۰م، ج ۲، ص ۲۹۴-۲۹۳.

(۲۸) تلگراف تسلیت سیدابوالحسن موسوی شمس‌آبادی به آقای خوئی مورخ ۱۷ خرداد ۱۳۴۹ (اسناد ساواک، به نقل محمد محمدی ری‌شهری، سنجه‌ی انصاف، ص ۲۹۷)

(۲۹) در بحث «الشک فی‌ما یعتبر فی‌الصلوة» درس متوقف شده است. اطلاعات تدریس ایشان از تاریخ نگارش کتب خود وی استخراج شده است.

(۳۰) این شش جلد کتاب توسط مؤسسه‌ی تنظیم و نشر آثار امام خمینی با تصحیح و تحقیق بازانتشار یافته است: کتاب البیع، ۱۳۷۹، و الخلل فی‌الصلوة، ۱۳۷۸. ضمناً محمدحسن قدیری تقریرات بیع (دروس نجف) را تا مسئله‌ی «حکم من باع شیئاً ثم ملک» به رشته‌ی تحریر درآورده است. این تقریرات در سال ۱۳۶۶ منتشر شد، چاپ جدید ۱۳۷۶.

(۳۱) متن تلگرافهای رد و بدل شده: روحانی زیارتی، نهضت امام خمینی، ج ۲، ص ۷۹۶-۷۹۵.

(۳۲) نامه به آقایان عطاءالله اشرفی اصفهانی و سیدحسین خادمی: «به عقیده اینجانب حضرت آیت‌الله العظمی آقای خمینی مدظله‌العالی برای مرجعیت شیعه متعین می‌باشند و در شرایط فعلی تعیین ایشان و ترویج از ایشان به صلاح اسلام و مسلمین می‌باشد، بجاست حضرت‌عالی بدون تزلزل و با کمال شهامت نسبت به این وظیفه اسلامی اقدام فرمایید.» (منتظری، خاطرات، ص ۸۱۶-۸۱۳ پیوست ۱۳ و ۱۴ نامه‌های مورخ ۱۳ و ۱۴ خرداد ۱۳۴۹)

(۳۳) اسناد انقلاب اسلامی، ج ۳ ص ۲۲۲. امضا کنندگان: محمد حسین مسجد جامعی - عبدالرحیم ربانی شیرازی - حسین‌علی منتظری - صادق خلخالی - عبدالعظیم محصلی - محسن حرم پناهی - حسین نوری - علی مشکینی اردبیلی - ابوالفضل نجفی خوانساری - ناصر مکارم شیرازی - ابوالقاسم خزعلی - احمد جنتی - سید عباس ابوترابی - علی حیدری - مرتضی بنی فضل - احمد دانش - محمد مومن - محمد مهدی ربانی - محمدعلی گرامی - مرتضی مقتدایی - حسین مظاهری - هاشم تقدیری - محمد ابطحی - محمد موحدی - حسن طاهری - محمد محمدی - محمد علی احمدی - یعقوب موسوی زنجانی - عباس محفوظی - نعمت‌الله صالحی نجف‌آبادی - ابراهیم امینی - رضا توسلی - یوسف صانعی - یحیی انصاری - شیخ محمد واصل - حسین شب زنده‌دار - حسین تربیت - اسماعیل عابدی - حسین سدادی - مهدی شاه آبادی - محمدعلی فیض - علی قدوسی - جلال گلپایگانی - علی اکبر مسعودی - محمد تقی مصباح یزدی - سید مهدی شریفی - محی‌الدین فاضل.

- (۳۴) سیر مبارزات امام خمینی در آئینه اسناد، ج ۱۱، ص ۳۷۶-۳۷۴. (لطفی، ستیز با ستم ص ۵۱۸-۵۱۶)
- (۳۵) منتظری، خاطرات، ص ۸۱۲-۸۱۱ پیوست ۱۱، اسناد انقلاب اسلامی، ج ۲ ص ۱۷۹-۱۷۸، مورخ خرداد ۱۳۴۹. صدر این بیانیه به شرح زیر است: «مردم مسلمان ایران! ما ضمن تسلیت نسبت به درگذشت حضرت مستطاب آیت الله العظمی آقای حکیم قدس سره اعلام می داریم: در این لحظات حساس که جامعه ما بر سر دو راهی انتخاب و تثبیت وضع آینده قرار گرفته، لازم می دانیم بر حسب وظیفه دینی و تکلیف خطیری که به عهده داریم وظیفه مردم را به طور قاطع و روشن تعیین و ابلاغ نماییم. موقعی که بزرگ مرجع تقلید شیعه مرحوم شیخ مرتضی انصاری به جوار قدس الهی رحلت کردند، مرحوم حجه الاسلام میرزای شیرازی بزرگان تلامذه شیخ را در مجلسی دعوت نموده و تذکر دادند که شیخ ما از جهان رفته و عالم اسلامی احتیاج به فردی دارد که در ده جزء علم و نه جزء عقل و درایت دارا باشد تا بتواند احتیاجات جامعه را تشخیص دهد و با درایت کامل قیام به امر امت نماید. شاگردان شیخ که از علمای طراز اول و واجد صلاحیت مرجعیت بودند بالاتفاق ابراز داشتند که چنین شخصیتی با این اوصاف منحصر به شخص شماس و دیگری را چنین صلاحیتی نیست و با اتفاق کلمه مرحوم میرزای شیرازی را به زعامت مسلمین انتخاب نمودند و خدمات ارزنده آن مرحوم مروهون چنین فداکاری بود.
- (۳۶) یاران امام به روایت اسناد ساواک، کتاب ۱۶، ص ۲۰۱. (لطفی، ستیز با ستم ص ۵۲۳) گزارش ساواک از این جلسه در کتاب زیر آمده: روحانی زیارتی، نهضت امام خمینی، ج ۱، ص ۸۱۶-۸۱۵. در این جلسه تلگراف ۴۷ امضائی نیز قرائت شده است.
- (۳۷) منتظری، خاطرات، ص ۲۶۲: «آن کس که پایه گذار این برنامه بود من و آقای ربانی شیرازی بودیم البته در این امضاها بعضی محکم و قاطع می نوشتند بعضی با احتیاط و ترس و لرز..... مرحوم محمد ما و آقای غروی علیاری که در قم بودند خیلی در امضا گرفتن ها نقش داشتند، مرحوم محمد به شکلی برخورد می کرد که بسا آنها جرات نمی کردند امضا نکنند.»
- (۳۸) سیر مبارزات امام خمینی در آئینه اسناد، ج ۱۱، ص ۳۸۰؛ و روحانی زیارتی، نهضت امام خمینی، ج ۱، ص ۸۳-۸۰.
- (۳۹) بسمه تعالی، محضر مقدس اساتید بزرگ و مدرسین عالی مقام و فضلاء حوزه علمیه قم، دامت برکاتهم، محترماً به عرض محضر می رساند؛ رحلت حضرت آیت الله العظمی آقای حکیم قدس سره موجب تأسف عمیق گردید. استدعا می شود نظریه خود را درباره مرجع تقلیدی که مقلدین معظم له لازم است به وی مراجعه نمایند به طور مشخص و با قاطعیت بیان فرمایید. عده ای از فضلا و محصلین حوزه علمیه قم
- [۱] نعمت الله صالحی نجف آبادی: صلاحیت مرجعیت عامه ی حضرت آیت الله العظمی آقای خمینی مدظله العالی از قضایایی است که قیاساتها معها و کالنار علی المنار والشمس فی رابعه النهار. تأیید و ترویج و تقویت معظم له وظیفه شرعی هر فرد مسلمان علاقه مند به اسلام و مصالح مسلمین است. (۱۶/۳/۱۳۴۹)
- [۲] ابوالقاسم خزعلی: وجوب حفظ حوزه ی اسلام و صدور دین و اعزاز و تقویت مسلمین از بدیهیات تردیدناپذیر است با مرجعیت عامه حضرت آیت الله العظمی الخمینی امر مذکور امکان پذیر می باشد. (۱۶/۳/۱۳۴۹)
- [۳] احمد جنتی: موضوع مرجعیت عامه مطلبی است که با تمام شوؤن مادی و معنوی ملت اسلام سروکار دارد. کیان اسلام و کلیه حیثیات ملل اسلامی همیشه وابسته به روشن بینی و قاطعیت و علم و تقوای مراجع تقلید بوده و در این زمان که اسلام عزیز از همه ادوار بیشتر به رهبر واجد شرایطی محتاج است، مرجعیت عامه حضرت آیت الله العظمی الخمینی مدظله العالی قابل هیچ گونه تردید و مناقشه ای نیست. (۱۶/۳/۱۳۴۹)
- [۴] محمد موحدی فاضل: صلاحیت علمی و تقوایی حضرت مستطاب آیت الله العظمی آقای خمینی مدظله العالی برای مقام شامخ مرجعیت تقلید و حفاظت از حوزه اسلام و حمایت مسلمین محرز و بدون تردید است. (۴ ربیع الثانی ۱۳۹۰) [۱۹/۳/۱۳۴۹]
- [۵] حسین نوری: در مورد حضرت آیت الله العظمی آقای خمینی مدظله العالی از لحاظ جامعیت شرائط مرجعیت عامه و تامه تردیدی نیست و ترویج از ایشان به صلاح اسلام و مسلمین می باشد.
- [۶] علی مشکینی: تقلید کردن از حضرت مستطاب آیت الله العظمی خمینی دام ظلله العالی جایز و بی اشکال است و به صلاح اسلام و مسلمین می باشد.
- [۷] ابراهیم امینی: حضرت آیت الله العظمی آقای خمینی دام ظلله العالی واجد جمیع شرائط مرجعیت است و تقلید کردن از معظم له به صلاح اسلام و مسلمین می باشد.
- [۸] یحیی انصاری شیرازی: صلاحیت حضرت آیت الله العظمی آقای خمینی مدظله برای مرجعیت عامه قابل هیچ گونه تردید نیست. این فقیه عالیقدر جامع حد اعلای شرایط مرجعیت تامه و عامه و تقلید و ترویج از معظم له موجب اعلای کلمه حق و اعزاز مسلمین است.
- [۹] محمد شاه آبادی: اتباع از آراء و فتاوی آیت الله العظمی آقای خمینی دام ظلله العالی، موجب فلاح و رستگاری است.
- [۱۰] غلامرضا صلواتی: حضرت آیت الله العظمی آقای خمینی مدظله العالی واجد شرایط مرجعیت عامه هستند و تقلید از معظم له به صلاح اسلام است.
- (۴۰) منتظری، خاطرات، ج ۱، ص ۲۶۳، مورخ ۲ ربیع الثانی ۱۳۹۰؛ سیر مبارزات امام خمینی در آئینه اسناد، ج ۱۱، ص ۳۸۰؛ و روحانی زیارتی، نهضت امام خمینی، ج ۱، ص ۸۰.
- (۴۱) سیر مبارزات امام خمینی در آئینه اسناد، ج ۱۱، ص ۳۸۰؛ و روحانی زیارتی، نهضت امام خمینی، ج ۱، ص ۸۱.

(۴۲) سخنرانی مورخ ۲۲ خرداد ۱۳۴۹ سیدعزالدین موسوی در مسجد سید زنجان، یاران امام به روایت اسناد ساواک، روایت پایداری، ص ۲۰۶. (جامعه‌ی مدرسن حوزه‌ی علمیه‌ی قم از آغاز تا امروز، ج ۱، ص ۲۶۴-۲۶۳)

(۴۳) چون عده‌ی زیادی به جامعه‌ی روحانیت رجوع کرده در امر تقلید کسب تکلیف نموده‌اند، جامعه‌ی روحانیت اعلام می‌دارد که به حضرت آیت‌الله العظمی خمینی رجوع کنید. شیراز، جامعه‌ی روحانیت: حسین حسینی، محمود علوی، سیدمحمدکاظم آیت‌اللهی، محمدجعفر طاهری، عبدالحسین دستغیب، سیدمحمد امامی، صدرالدین طاهری، سیدکرامت‌الله رعناسحینی، سیداحمد پیشوائی و دو امضای ناخوانا. (روحانی زیارتی، نهضت امام خمینی، ج ۱، ص ۸۴) تلگراف تسلیتی نیز از سوی ۶۴ نفر از روحانیون تهران از قبیل سیدرضا صدر، مهدی کروی، [علی‌اکبر] ناطق نوری، علی‌اصغر مروراید، [جعفر] شجونی، [سیدعلی] غیوری، فضل‌الله محلاتی، محمدرضا مهدوی کنی، محمد امامی، احمد کافی، و مهدی امام جمارانی آن را امضا کرده‌اند. (روحانی زیارتی، پیشین، ج ۲، ص ۸۱۸-۸۱۷)

(۴۴) مشروح بحث درباره‌ی مرحوم شیخ بهاء‌الدین محلاتی همراه با مستندات آن در دفتر چهارم مجموعه‌ی مواجهه‌ی جمهوری اسلامی با علمای منتقد خواهد آمد، ان‌شاء‌الله.

(۴۵) یادداشت‌های فراوانی درباره‌ی مرحوم سیدحسن طباطبائی قمی فراهم کرده‌ام، که امید آن دارم در ضمن مجموعه‌ی مواجهه‌ی جمهوری اسلامی با علمای منتقد منتشر شود، ان‌شاء‌الله.

(۴۶) در پاکستان در مرداد ۱۳۴۹ سه نفر از علمای محلی آقای خمینی را به‌عنوان مرجع معرفی کردند: شیخ محمد شریعت اصفهانی (۱۳۵۷-۱۲۸۳) که از سال ۱۳۳۱ نماینده‌ی آقای بروجردی در کراچی پاکستان بود، شیخ طالب طاهری جوهری عمید جامعه‌ی امیه‌ی کراچی و شیخ مصطفی جوهر (روحانی زیارتی، نهضت امام خمینی، ج ۱، ص ۸۰ و ۸۲ و ج ۲ ص ۸۲۰-۸۱۹؛ محتشمی‌پور، خاطرات سیاسی، ج ۲، ص ۹۴-۹۳) در هند یکی از علمای محلی به‌نام گوهر و در کویت سیدعباس مهری مردم را به سمت تقلید از امام سوق دادند. در بحرین و افغانستان نیز نشانه‌هایی در این زمینه قابل مشاهده است. (محتشمی‌پور، پیشین ص ۹۵-۹۴، روحانی زیارتی، پیشین، ج ۲ ص ۸۲۲-۸۲۰) خاتم یزدی: مرجعیت حضرت امام در عراق و کشورهای عربی منطقه که تحت نفوذ آمریکا بودند، خیلی کم بود.... تعداد مقلدین ایشان در افغانستان بیشتر از سایر مراجع گردید و در پاکستان و هندوستان نیز بیشتر و یا لااقل هم‌سطح مقلدین مرحوم آقای خوئی شد. (خاطرات، ص ۱۰۲)

(۴۷) محتشمی‌پور، پیشین ص ۸۴-۸۳. منتظری: [شب اول وفات آقای بروجردی] من راجع به مرجعیت با ایشان [آقای خمینی] صحبت می‌کردم و اینکه چه کسی برای این موضوع مناسب است؛ مثلاً نظر ایشان را راجع به آیت‌الله حکیم پرسیدم ایشان گفتند من آیت‌الله حکیم را ندیده‌ام، ولی اگر آیت‌الله حکیم فقط همین مستمسک (العروة الوثقی) باشد چیز مهمی نیست، به نظر ایشان مستمسک خیلی مهم نمی‌آمد. (خاطرات، ج ۱، ص ۱۸۸) یک هفته پس از درگذشت آقای حکیم، آقای خمینی در نامه‌ی مورخ ۱۹ خرداد ۱۳۴۹ به پسرش احمد در قم، او و دیگر جوانان را از دخالت و کشمکش در امر مرجعیت برحذر می‌دارد. (صحیفه‌ی امام، جلد دوم؛ صحیفه‌ی نور، ج ۲۲ ص ۹۵) در این نامه متذکر شده که توصیه‌ی مشابهی در نجف نیز کرده است. تاریخ نگارش این نامه چند روز بعد از صدور بیانیه‌های اصلی در قم است.

(۴۸) «توطئه‌ی جهانی به‌منظور جلوگیری از مرجعیت جهانی امام [خمینی]» عنوان فصلی از کتاب نهضت امام خمینی به قلم سیدحمید روحانی زیارتی است، ج ۲ ص ۸۳۱-۸۷۹. در این کتاب با نگاهی کاملاً سیاسی و سطحی ترویج مرجعیت غیرآقای خمینی کلاً مردود و توطئه شمرده شده است. برخی انتسابهای این کتاب نیز فاقد سند است، مثلاً این که سیدموسی صدر در جلسه‌ی مجلس اعلای شیعیان لبنان از آقایان شریعتمداری، سیدمحمدباقر صدر و خمینی به‌عنوان مراجع طراز دوم نام برده است. (پیشین، ج ۲ ص ۸۱۰) در اسناد سیدموسی صدر چنین گفته‌ای از وی ثبت نشده است: یعقوب زاهر، مسیرة الامام السید موسی الصدر، داربلال، بیروت، ۲۰۰۰م، ج ۲، ص ۲۹۴-۲۹۳.

برخی اطرافیان آقای خمینی از جمله نویسنده‌ی کتاب نهضت امام خمینی آقایان سیدمحمدباقر و سیدموسی صدر را بعد از دفاع آنها از اعلمیت آقای خویی تخریب کرده‌اند که به دنبال دیدار صادق طباطبائی از نجف و اطلاع آقای خمینی از فعل ضداخلاقی برخی پیروانش آنها را موعظه‌ی اخلاقی می‌کند که از این امور مبتذل دست بردارند. بنگرید به انقلاب و نظام در بوته‌ی نقد اخلاقی: آیت‌الله سیدمحمد روحانی، مباحثه و مرجعیت، به‌همین قلم، آذر ۱۳۹۴، فصل یازدهم: عکس‌العمل آیت‌الله خمینی نسبت به بداخلاقی یارانش، ص ۱۱۹-۱۱۵.

(۴۹) در میان فضایی امضاکننده‌ی معرفی‌نامه‌ی دوازده نفره نفرات بعد از آقای منتظری به‌لحاظ فضل حوزوی آقایان محمد موحدی فاضل لنکرانی، علی مشکینی و حسین نوری هستند.

(۵۰) خاطرات آیت‌الله منتظری، ص ۲۶۳.

(۵۱) پیشین.

(۵۲) پیشین، ص ۸۱۶-۸۱۳.

(۵۳) مرحوم ربانی شیرازی علیرغم فضل نسبی در آن زمان فرد چندان شناخته‌شده‌ای نبود، نه در بیت آقای گلپایگانی نه در حوزه. معروفیت ایشان به‌دلیل شجاعت و حبس‌های متعدد و امثال این بیانیه‌هاست.

(۵۴) «از این رو لازم است آن عده از مردمی که تا به حال از ایشان تقلید ننموده به اکثریت مردم ایران بپیوندند و از ایشان بدون هیچ گونه تردید تقلید نمایند، تا ان شاء الله با ایجاد یک پارچگی و وحدت کلمه در تعظیم اسلام و اعتلای مسلمین و دفع مفساد بکوشند.» (منتظری، پیشین، ص ۸۱۲-۸۱۱ پیوست ۱۱؛

اسناد انقلاب اسلامی، ج ۲ ص ۱۷۹-۱۷۸؛ نهضت امام خمینی، ج ۱ ص ۸۵-۸۴ (۵۵) به عنوان نمونه در اسناد ساواک آمده است: عبدالرحیم ربانی شیرازی در زمان آزادی از زندان در ۱۲ آذر ۱۳۴۷ به تیمسار مقدم رئیس ساواک گفت: «شما [چه] می‌خواستید یا نمی‌خواستید، بالاخره آقای خمینی مرجع شد، و فعلاً در نجف مشغول است، تیمسار [مقدم] گفت: باشد! اگر خمینی مرجع شد، باز هم افتخار ما است، زیرا او ایرانی است، و باز هم یک ایرانی مرجع تقلید شده است.» (یاران امام به روایت اسناد ساواک، کتاب ۱۶، ص ۱۶۸، به نقل لطفی، ستیز با ستم، ص ۴۵۳)

(۵۶) آقای محمد شاه‌آبادی.

(۵۷) آقایان منتظری، ربانی شیرازی، صالحی نجف‌آبادی، نوری، مشکینی، امینی و صلواتی.

(۵۸) به ترتیب آقایان خزعلی، انصاری شیرازی، جنتی و موحدی فاضل.

(۵۹) عبارت مرحوم ربانی شیرازی شرط مرجعیت را در آن زمان «علاوه بر تفوق علمی و عملی» وقوف به اوضاع جهان و شهامت دفاع از حریم قرآن دانسته، وی آقای خمینی را «واجد چنین صفاتی» معرفی کرده است. عبارت وی اگرچه إشعار بیشتری دارد، اما باز دلالت بر اعلمیت ندارد. مرحوم یحیی انصاری شیرازی استاد علوم معقول (استاد منظومه‌ی حکمت این جانب) از عبارت «جامع حد اعلا‌ی شرایط مرجعیت تامه و عامه» استفاده کرده که باز دلالتی بر اعلمیت ندارد.

عباس خاتم یزدی عضو دفتر استفتای آقای خمینی در نجف مقایسه‌ی دوازده نفر از فضلاء حوزه‌ی علمیه‌ی قم با چهارده نفر از مجتهدین و مدرسین حوزه‌ی علمیه‌ی نجف که آقای خوئی را صریحاً به عنوان اعلم معرفی کردند گفته است: «گفتنی است که چنین اقدامی بعد از رحلت مرحوم آقای بروجردی درباره امام از سوی دوازده تن از مجتهدان و مدرسان حوزه‌ی علمیه‌ی قم صورت گرفت، منتهی با این قوت و قدرت نبود، چون در میان آن دوازده تن فقط مرحوم ربانی شیرازی اعلمیت حضرت امام را تأیید کرده بود و بقیه ایشان را به‌عنوان جایزالتقلید معرفی کرده بودند، که باعث عصبانیت و اعتراض حاج آقا مصطفی خمینی گردیده بود.» (خاتم یزدی، خاطرات، ص ۹۹)

اولاً مراد مرحوم خاتم یزدی از «بعد از رحلت مرحوم آقای بروجردی [۱۳۴۰]» بعد از رحلت مرحوم آقای حکیم [۱۳۴۹] است! ناشر کتاب (مرکز اسناد انقلاب اسلامی) که بر آن مقدمه هم نوشته و این مطلب را نیز به کتاب نهضت امام خمینی روحانی زیارتی ارجاع داده متوجه خطای فاحش رخ داده نشده است! دیگر کتابهای این ناشر نیز از این ضعف مفرط علمی رنج می‌برد. عین همین خطا را علی احمدی میانجی (خاطرات، ص ۱۹۹-۱۹۸) هم مرتکب شده است، منتهی چند صفحه بعد (ص ۲۰۰) آقای بروجردی شده آقای حکیم! و ویراستار کتاب متوجه اشتباه گوینده نشده است. ثانیاً إشعار عبارت مرحوم ربانی شیرازی یقیناً به‌حد دلالت نمی‌رسد. تفوق در مجموع علم و عمل لزوماً به‌تفوق علمی نمی‌انجامد. علاوه بر این که وی شاگرد آقای خمینی نبوده، و بیانیه‌ی وی بیش از همه مبتنی بر مصلحت سیاسی در مرجعیت آقای خمینی است.

ثالثاً عصبانیت و اعتراض سیدمصطفی خمینی به‌ضعف بیانیه‌ی دوازده امضایی نکته‌ی قابل توجهی است.

احمدی میانجی که اگرچه در قم بوده اما در زمره‌ی شاگردان آقای خمینی نبوده مسموعات خود را این‌گونه نقل کرده است: «نظر آن دوازده نفر یکسان نبود. نظر اکثر آنها این بود که امام اعلم است ولی بعضی دیگر می‌گفتند ایشان از مراجع و جایزالتقلید است.» (علی احمد میانجی، خاطرات، ص ۲۰۰) ظاهراً وی نیز بیانیه‌ها را شخصاً ندیده و نقلش فاقد دقت است.

به‌هرحال در آن دوران تنها محمد شریعت اصفهانی در کراچی پاکستان از واژه‌ی اعلمیت برای آقای خمینی استفاده کرده است. اعلامیه‌ی وی در نهضت امام خمینی، ج ۱ ص ۸۰ و ج ۲ ص ۸۳۰ درج شده است.

(۶۰) این هم اظهار نظر رسمی کتابی که تحت اشراف محمد یزدی دبیر جامعه‌ی مدرسین حوزه‌ی علمیه‌ی قم منتشر شده است: «در هیچیک از پاسخها به اعلمیت امام پرداخته نشده، اما در همه‌ی آنها به نوعی این مطلب طرح شده که تقلید از امام به صلاح اسلام و مسلمین می‌باشد، و از برخی پاسخها که به مجموع شرائط لازم یک مرجع اشاره و تأکید شده شاید بتوان حصر مرجعیت در امام را به‌دست آورد.» (جامعه مدرسین از آغاز تا کنون، زیر نظر سیدمحسن صالح، تحقیق علیرضا جوادزاده، جلد اول، ص ۲۶۲) جمله‌ی اخیر هم دلالتی بر اعلمیت ندارد، اصلحیت غیر از اعلمیت است.

در این زمینه خاطرات حسن یوسفی اشکوری از فضای سال ۱۳۴۹ قم مؤید مطلب است: «خاطره‌ی اول: پس از درگذشت آیت‌الله حکیم در سال ۱۳۴۹ تلاش داشتم یکی از دوستان طلبه که مقلد ایشان بود را به آیت‌الله خمینی برگردانم. از آنجا که دوستم آدم محتاطی بود و با استدلالهای من قاطع نمی‌شد، کوشیدم از طریق ارجاع به عالمان معتبر مروج آقای خمینی ایشان را قانع کنم. با همین نیت رفتیم نزد مرحوم آقای علی مشکینی. ایشان در آن زمان نماز مغرب و عشا را در یکی از شبستانهای مسجد امام قم (مسجد امام حسن عسکری) اقامه می‌کرد. بین دو نماز من و دوستم رفتیم خدمت ایشان. از آنجا که مطمئن بودم آقای مشکینی به صراحت آقای خمینی را پیشنهاد خواهد کرد، با شوق فراوان نظر ایشان را در باب مرجعیت و اعلمیت پرسیدم. آقای مشکینی گفت: تمام مراجع خوب و جایزالتقلیداند! گفتیم: این درست، اما نظر حضرت‌عالی را می‌خواستیم. او پس از لحظه‌ای تأمل گفت: آقایان خوبی، خوانساری و خمینی. من هرچند با شنیدن نام آیت‌الله خمینی، که محبوب و مطلوب من بود خوشحال شدم، گفتیم: حاج آقا ایشان (با اشاره به دوستم که کنار من بود) که نمی‌خواهد از سه نفر تقلید کند، شما کدام را اعلم می‌دانید. بار دیگر همان گفته‌ی قبلی را تکرار کرد. گفتیم: این سه نفر مساوی‌اند؟ دوست داشتم حداقل به‌امتیاز سیاسی و زعامت سیاسی آقای خمینی اشاره‌ای بکنم. اما ایشان با کلمه‌ی «بله» تساوی را تأیید کرد. قابل ذکر این که در آن زمان با توجه به این که یقین داشتم آقای مشکینی آیت‌الله خمینی را اعلم و حداقل اصلح و ارجح می‌دانست.

داند، احتمال دادم که او تقیه کرده است؛ چرا که ما را نمی شناخت. هرچند امروز در این مورد تردید دارم. خاطره دوم: در ادامه همان تلاش روزی من و دوستم در زیر گذر خان قم تصادفا دیدیم که آقای منتظری با شتاب در حال عبور است. ما هم با شتاب به طرف ایشان رفتیم. سلام کردیم. او خواست به راهش ادامه دهد، من گفتم حاج آقا! سنوالی داشتیم. ایستاد. همان پرسش در باب مرجعیت را تکرار کردم. آقای منتظری وقتی مضمون سؤال را دانست، پیش از آن که جملات من تمام شود، با قاطعیت و صراحت گفت: «بلاشکال آیت الله خمینی».

خاطره سوم: در ادامه همان تلاش، روزی باز تصادفا در سه راه صفائیه قم با آقایان مکارم شیرازی و جعفر سبحانی برخورد کردیم. دوستم مشتاقانه گفت بهتر است از این آقایان هم بپرسیم. من مخالفت کرده و گفتم این آقایان وابسته به آقای شریعتمداری اند و جواب نخواهند داد. دوستم اصرار کرد. گفتم پس خودت سؤال کن. او رفت به طرف آقایان. گفت سنوالی دارم. هر دو ایستادند. وقتی روشن شد که موضوع سؤال چیست، آقای سبحانی جدا شد و رفت چند قدم آن طرف تر ایستاد. اما مکارم گفت مراجع همه خوب اند و می توان از هریک از آنها تقلید کرد. سؤال کننده تلاش کرد که بالاخره آقای مکارم نامی از کسی ببرد ولی او همان جمله را تکرار کرد و بعد هم به راه خود ادامه داد.

خاطره چهارم: در سال ۵۵ (و یا ۵۶) در منزل آقای محمد یزدی بودیم. یکی از همان دوستان آقای سیدرضا تقوی دامغانی بود. بحث مرجعیت و اعملیت شد. آقای یزدی گفت هرچند آقای خویی بی تردید اعلم است ولی ما باید از آقای خمینی ترویج کنیم چرا که ایشان از خویی و دیگران برای زعامت و رهبری جهان اسلام صالح تر است. بعد فصلی در باب درک سیاسی و شجاعت خمینی صحبت کرد. «حسن یوسفی اشکوری، خاطرات ارسالی برای نگارنده، دی ۱۳۹۴)

(۶۱) «مسألة ۳ - یجب أن يكون المرجع للتقليد عالما مجتهدا عادلا ورعا في دين الله، بل غير مكب على الدنيا، ولا حريصا عليها وعلى تحصيلها جاهها ومالا على الأحوط، وفي الحديث من كان من الفقهاء صائنا لنفسه حافظا لدينه مخالفا لهواه مطيعا لأمر مولاه فللعوام أن يقلدوه. مسألة ۵ - يجب تقليد الأعلّم مع الامكان على الأحوط، ويجب الفحص عنه، وإذا تساوى المجتهدان في العلم أو لم يعلم الأعلّم منها تخير بينهما، وإذا كان أحدهما المعين أوع أو أعدل فالأولى الأحوط اختياره، وإذا تردد بين شخصين يحتمل أعلمية أحدهما المعين دون الآخر تعين تقليده على الأحوط.» (خمینی، تحریر الوسیله ج ۱ ص ۵۶-۵) نظر ایشان در حاشیه بر عروه نیز با ماتن یکی است: «مسألة ۱۲: يجب تقليد الأعلّم مع الإمكان على الأحوط. ويجب الفحص عنه.» (العروة الوثقی، ج ۱ ص ۱۹ مع تعليقات عدة من الفقهاء، ۱۴۱۷ق، طبع جامعهی مدرسین حوزه علمیه قم) حاشیهی آقای منتظری بر همین مسئلهی عروه: بل الأقوی فیما اذا علم باختلافهما تفصیلا او اجمالا فی المسائل المبتهی بها، الا اذا كان فتوی غیرالاعلم مطابقا للاحتیاط.. (منتظری، التعليقه على العروة الوثقی، ج ۱ ص ۱۷)

(۶۲) نوزده سال بعد: «مجتهد باید به مسائل زمان خود احاطه داشته باشد. برای مردم و جوانان و حتی عوام هم قابل قبول نیست که مرجع و مجتهدش بگوید من در مسائل سیاسی اظهارنظر نمی کنم. آشنایی به روش برخورد با حیلها و تزویرهای فرهنگ حاکم بر جهان، داشتن بصیرت و دید اقتصادی، اطلاع از کیفیت برخورد با اقتصاد حاکم بر جهان، شناخت سیاستها و حتی سیاسیون و فرمولهای دیکته شده آنان و درک موقعیت و نقاط قوت و ضعف دو قطب سرمایه داری و کمونیزم که در حقیقت استراتژی حکومت بر جهان را ترسیم می کنند، از ویژگی های یک مجتهد جامع است. یک مجتهد باید زیرکی و هوش و فراست هدایت یک جامعه بزرگ اسلامی و حتی غیراسلامی را داشته باشد و علاوه بر خلوص و تقوا و زهدی که در خور شأن مجتهد است واقعا مدیر و مدبر باشد. حکومت در نظر مجتهد واقعی فلسفه عملی تمامی فقه در تمامی زوایای زندگی بشریت است، حکومت نشان دهنده جنبه عملی فقه در برخورد با تمامی معضلات اجتماعی و سیاسی و نظامی و فرهنگی است، فقه، تئوری واقعی و کامل اداره انسان از گهواره تا گور است.» (صحیفه امام، جلد ۲۱، منشور روحانیت، ۳ اسفند ۱۳۶۷) در فصول بعدی دربارهی نظر آقای خمینی درباره اجتهاد و رهبری در اواخر ۱۳۶۷ و اوایل ۱۳۶۸ به تفصیل مورد بحث قرار خواهد گرفت. عبارت منقول دربارهی مجتهد است که اخص مطلق از مرجع تقلید می باشد.

(۶۳) ستیز با ستم: بخشی از اسناد مبارزات حضرت آیت الله العظمی منتظری ۱۳۵۷ - ۱۳۳۰، تدوین و روایت مجتبی لطفی، خردآوا، تهران، ۱۳۸۷، ص ۴۷۰-۴۶۹.

(۶۴) دو نامه خصوصی به آقایان خادمی و اشرفی اصفهانی، تلگراف ۴۷ نفره تسلیت به آقای خمینی، بیانیهای دو نفره به اتفاق آقای ربانی شیرازی، و بیانیهای ۱۲ نفره.

(۶۵) «مسائل تقلید: تقلید در احکام عمل کردن به دستور مجتهد است. "مجتهد" کسی است که توان علمی او به حدی است که می تواند با کوشش خود، احکام دین را از منابع آن به دست آورد، و به لحاظ آگاهی و تخصص ویژه اش برای فراگیری دستورهای دین می توان از وی پیروی کرد، چنان که مردم در زمینه های گوناگون به متخصصین و سر رشته داران هر دانشی در قلمرو ویژه آنان رجوع می کنند. مسأله ۶: مجتهدی که از او تقلید می شود باید مرد، عاقل، بالغ، شیعه دوازده امامی، حلال زاده، زنده و عادل باشد و بنابر احتیاط واجب جاه طلب و فریفته دنیا نباشد. و اگر انسان علم به اختلاف مجتهدین در بعضی از مسائل مورد نیاز داشت، باید از مجتهدی که اعلم از دیگران است تقلید نماید، مگر آن که فتوای غیر اعلم مطابق با احتیاط باشد.» (منتظری، رساله ی توضیح المسائل، ص ۱۹)

این فتوای نهایی ایشان از سال ۱۳۶۲ است. بعد از آن نیز ایشان فتوایی خلاف این صادر نکرده اند. آقای منتظری در این مسئله با صاحب عروه کاملا هم نظر بوده است: «مسألة ۱۷: المراد من الأعلّم من يكون أعرف بالقواعد والمبادئ للمسألة، وأكثر اطلاعا لظواهرها وللاخبار، وأجود فهما

للاخبار، والحاصل أن يكون أجود استنباطا، والمرجع في تعيينه أهل الخبرة والإستنباط.» (منتظری، التعليقة على العروة الوثقى، ج ۱ ص ۱۸)

(۶۶) این هم نظر نگارنده‌ی این سطور: «عدم لزوم تقلید از اعلم: نظر مشهور این است که مکلفان باید از مجتهد اعلم تقلید کنند، مراد از اعلم در فهم کتاب و سنت است. درباره‌ی اعلم شناسی هم گفته می شود یا خودت باید اعلم شناس باشی، یا به شهادت دو نفر اعلم شناس مراجعه می کنی البته به شرطی که دو نفر اعلم شناس دیگر نظر خلاف ندهند، یا اعلمیت مجتهدی شایع و مشهور باشد. اغلب مجتهدان اعلمیت را شرط صحت تقلید می دانند، و البته خود را نیز اعلم می دانند! از طرق شناخت اعلم، طریق نخست متعلق به مجتهدان است و درباره مقلدان کاربردی ندارد. طریق سوم هم غالبا اتفاق نمی افتد. شیوع و اتفاق نظر درباره‌ی اعلمیت مجتهدی مانند مرحوم آیت الله بروجردی نادرالوقوع است. باقی می ماند طریق دوم یعنی پرسش از اعلم شناسان که آنها هم کسانی جز فضلی قریب الاجتهاد یا طلاب فاضل مراجع نیستند و به کسی جز استاد خود هدایت نمی کنند و همواره هم مبتلا به معارض دو نفر از شاگردان دیگر مراجع است! نتیجه عملی اینکه شناخت اعلم در اغلب قریب به اتفاق موارد میسر نیست و به این بستگی دارد که شما به چه کسی مراجعه کنید و از چه کسی نپرسید! اصولا عالمان به جای اعلم متن واقع را تشکیل می دهد. دستگاه اعلم سنجی هم در دست نیست! در هیچ رشته ای هم قرار نیست شما به اعلم مراجعه کنید. آیا لازم است در هر جراحی و مراجعه به پزشک و مهندسی شما به اعلم جراحان و پزشکان و مهندسان مراجعه کنید؟! سیره‌ی عقلایی که دلیل اصلی مسئله است چیزی بیش از جواز مراجعه به هر مجتهد جامع الشرائطی بیشتر نیست، مهم علم و تقوی و تجربه‌ی کافی مجتهد است. اصولا وقتی مدار به اطمینان در فتوا است نه مراجعه‌ی تبدی به یک مجتهد لزومی به تقلید اعلم - که شناختش میسر نمی باشد - هم نیست.» (وبسایت محسن کدیور، ستون آراء فقهی، بحث اجتهاد و تقلید، ۲ آبان ۱۳۹۲)

(۶۷) در همین بحث، قسمت های ب، پ، ت و ث.

(۶۸) برای درک فشار وارد بر فضلی آن روز نجف که به درس آقای خمینی می رفتند بنگرید از جمله به خاطرات محمدحسن اختری در کتاب خاطرات سال های نجف، جلد اول، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۸۹، ص ۴۹-۴۸. وی در آن زمان طلبه‌ی درس حسین راستی کاشانی بوده و فشار وارد بر استادش را تشریح کرده است. برخی فضلی درس آقای خمینی در نجف: سیدمصطفی خمینی، حسن صافی اصفهانی، محمدحسن قائینی، حسین راستی کاشانی، سیدعباس خاتم یزدی، سیدجعفر کریمی، محمدحسن قدیری، ابراهیم جناتی، مصطفی شاهرودی، مرتضی شاهرودی، محمد مظفری قزوینی و اخوان مرعشی. (بنگرید به عباس خاتم یزدی، خاطرات، ص ۹۳-۹۱)

(۶۹) شاخص ترین روحانیون مبارز خراسان قبل از انقلاب عبارت بودند از: عباس واعظ طبسی، سیدعبدالکریم هاشمی نژاد، سیدعلی خامنه‌ای و محمدرضا محامی.

(۷۰) منتظری، خاطرات، ص ۸۱۶-۸۱۳ پیوست ۱۴ نامه‌ی مورخ ۱۴ خرداد ۱۳۴۹.

(۷۱) سیدجلال الدین فقیه ایمانی داماد آقای خوئی و وکیل ایشان در اصفهان بود. سیدابوالحسن شمس آبادی هم در جریان وفات آقای حکیم به آقای خوئی تلگراف تسلیت فرستاد.

(۷۲) آقای داماد مجتهد جامع الشرائطی بود که ادعای مرجعیت نکرد. پس از تبعید آقای خمینی درس او یکی از درس های مورد عنایت فضلی قم بوده است. غیبت برخی فضلی شاگرد وی در معرفی مرجعیت آقای خمینی در فضای علمی حوزه‌ی قم در آن زمان کاملا محسوس بود. آقایان طاهری اصفهانی و جوادی آملی به ترتیب از مقررین دروس اصول و فقه آقای داماد و از شاگردان و علاقه‌مندان آقای خمینی بود. آقای بهشتی هم چند روز قبل از درگذشت آقای حکیم از مأموریت پنج ساله‌ی هامبورگ به تهران بازگشته است. (بنگرید به سخنرانی مورخ ۱۴ خرداد ۱۳۴۹ وی، بنیاد نشر و اندیشه های شهید آیت الله دکتر سیدمحمد حسینی بهشتی، تاریخ مراجعه ۱۶ دی ۱۳۹۴)

(۷۳) از جمله علی قدوسی، محمد مؤمن قمی، سیدحسن طاهری خرم آبادی، و عباس محفوظی.

(۷۴) «آقای خامنه‌ای در دهه‌ی پنجاه در موقعیتی نبود که محل رجوع مردم برای تعیین مرجع تقلید بوده باشد، وی خطیبی مبارز بود و جلسات پررونق انقلابی تفسیر قرآن و نهج البلاغه برای دانشجویان و جوانان داشت و از معدود روحانیون همدل با علی شریعتی محسوب می شد. لذا یقینا در رده‌ی فضلی معرفی کننده‌ی مرجع تقلید نبود.» (به نقل یکی از اهل علم خراسانی حاضر در حوزه‌ی علمیه‌ی مشهد در آن ایام برای نگارنده)

وی سه بار در مهر و دی ۱۳۴۹ در بازجویی کتبی به تقلید از آقای خمینی اقرار کرده است: کتاب «شرح اسم: زندگی نامه‌ی آیت الله سیدعلی حسینی خامنه‌ای (۱۳۵۷-۱۳۱۸)» نوشته‌ی هدایت الله بهبودی رئیس دفتر ادبیات انقلاب اسلامی حوزه‌ی هنری، مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، تهران، ۱۳۹۱، چاپ ششم، ص ۳۶۶، ۳۸۷ و ۴۱۴. برای اطلاعات بیشتر درباره‌ی سوابق علمی وی بنگرید به محسن کدیور، کتاب ابتذال مرجعیت شیعه: استیضاح مرجعیت مقام رهبری، حجت الاسلام والمسلمین سیدعلی خامنه‌ای؛ اردیبهشت ۱۳۹۲، ویرایش چهارم؛ اردیبهشت ۱۳۹۴، مجموعه‌ی افضل الجهاد: دفتر دوم، ص ۴۵-۲۸.

(۷۵) دیگر مراجع تقلید در آن زمان عبارت بودند از: آقایان سیدشهاب الدین مرعشی نجفی، سید حسن طباطبائی قمی، شیخ بهاء الدین محلاتی، میرزا هاشم آملی، سید صادق روحانی، سیدمحمد روحانی و سیدمحمدباقر صدر.

(۷۶) «در سال ۱۳۵۷ مقلدان آقای شریعتمداری بیش از مقلدان آقای خمینی بود. آذری ها و ترک زبان ها، ملی ها (از قبیل نهضت آزادی و جبهه‌ی ملی)، طلاب خارجی دارالتبلیغ و پیروان محلی شان، و بسیاری مذهبی های متمایل به رژیم شاه مقلد ایشان بودند. مقلدان آقای خمینی محدود به مبارزین بود و هنوز توده‌ای نشده بود.» (به نقل یکی از اهل علم خراسانی برای نگارنده) حتی در بسیار مردم بین مبارزه و تقلید هماهنگی نبود، در سیاست پیرو آقای

- خمینی بودند و در امور شرعی از مراجع دیگر تقلید می کردند. (مشاهده‌ی شخصی نگارنده)
- (۷۷) سیدحمید روحانی زیارتی، نهضت امام خمینی، دفتر اول، ص ۸۷-۸۵ و ۱۲۴۴-۱۲۳۹ (چاپ پانزدهم، ۱۳۸۱، چاپ عروج وابسته به دفتر تنظیم و نشر آثار امام خمینی)
- (۷۸) مورخ ۱۱ شعبان المعظم ۱۴۰۲ (پیشین، ص ۸۶ و ۱۲۴۱) این هم نظر دو نفر دیگر:
- «لاشبهه فی ان المتعین للمرجعية والفتوى اليوم هو الامام الاکبر آیت الله العظمی الخمينی - دام ظلّه العالی - فان الرجوع اليه مضافا الى ما لجنابه من المقام الشامخ فی المرجعية سبب لنجاة الامة الاسلامية وتحرير رقابهم من اسارة الکفر وطواغيت الزمان فليرحم المسلمون انفسهم وليغتنموا وجوده الشريف وليبلوا زعامته الدينية والسياسية حتى يضع عنهم اصرهم والاعلال النی كانت عليهم ان شاء الله.» ۱۵ شعبان المعظم سنه ۱۴۰۲ [۱۸ خرداد ۱۳۶۱] الأقل علی المشکینی.
- «المتعین فی التقليد والمرجعية فی هذا اليوم هو سماحة آیت الله العظمی الامام الخمينی حفظه الله ويجب علی المسلمين تقليده و قبول زعامته الدينية والسياسية حفظا لکيان الاسلام و اخذا بما امرنا الله به من الاعتصام بحبل الله جميعا، وفقنا الله وجميع المومنين لما يحب ويرضى وجعلنا من انصار الامام الحجة المهدي عجل الله له الفرج» محمدرضا کنی ۱۹ آذر ۱۳۶۳. (دو سال و نیم بعد از دو نفر نخست)
- (۷۹) مورخ ۲۸ شعبان ۱۴۰۲ [۳۱ خرداد ۱۳۶۱]. دو نظر دیگر:
- «هو الشاهد. اعلم الناس من جمع علم سائر الناس الى علمه، و اعدل الناس من اعتدلت قواه العلمية والعملية. جامعیت حضرت امام خمینی مدظله در علوم عقلی و نقلی و عدالت معظم له در فقه اکبر و فقه اصغر موجب اعلم و اعدل بودن آن مرجع جهان تشیع و تعین تقلید از حضرتش خواهد بود. والسلام علی من اتبع الهدی» جوادی آملی ۳۰ خرداد ۱۳۶۱.
- «لا اشکال فی جواز الرجوع لأن الامام الخمينی مدّ ظلّه العالی اعلم و ابصر و اعدل و افقه بل لا یبعد لزوم الرجوع بعد کون الامام اعلم و افقه. والسلام علی من اتبع الهدی» ابوالحسن الشیرازی.
- (۸۰) بنگرید به کتاب اسنادی از شکسته شدن ناموس انقلاب: نگاهی به سالهای پایانی زندگانی آیت الله سیدکاظم شریعتمداری، به همین قلم، ص ۳۵۶-۳۵۱.
- (۸۱) صدر و ذیل معرفي نامه‌ی آقای شیرازی اظهر در این امر است: جواز یا لزوم رجوع به آقای خمینی. رجوع از چه؟ تقلید از مرجعی که فاقد صلاحیت مرجعیت شناخته شده یا مرجعی که تقلید از او به مصلحت نظام جمهوری اسلامی نیست؟ والله عالم.
- (۸۲) روحانی زیارتی، نهضت امام خمینی، ج ۲، ص ۸۱۸-۸۱۷.
- (۸۳) به عنوان نمونه بنگرید به مجموعه‌ی الاسلام یقود الحیاة سید محمد باقر صدر (بیروت، ۱۳۹۹ق).
- (۸۴) مجموعه کامل آثار وی در ۱۵ جلد: المجموعة الكاملة لمؤلفات السيد محمد باقر الصدر (بیروت، ۱۴۱۰ق، دارالتعارف).
- (۸۵) نامه‌ی مورخ ۲۵ تیر ۱۳۵۹ وی به آقای خمینی به‌ویژه بیانیه‌ی مورخ ۲۰ بهمن ۱۳۵۹ ایشان. تفصیل مواضع ایشان در دفتر چهارم مجموعه‌ی مواجهه‌ی جمهوری اسلامی با علمای منتقد آورده‌ام. انتشار قریب الوقوع آن را امیدوارم.
- (۸۶) آقای خمینی به یک پیام تسلیت برای آقای محلاتی اکتفا کرد (۲۷ مرداد ۱۳۶۰، صحیفه‌ی امام جلد پانزدهم) اما نه در تهران نه در قم مجلس ترحیم از سوی رهبر انقلاب برای وی برگزار نشد! آقای سید احمد خوانساری مجلس ترحیم باشکوهی در مسجد سیدعزیزالله بازار تهران منعقد کرد. از مجلس ترحیمی که آقایان سیدابوالفضل موسوی زنجان، سیدرضا موسوی زنجان و مهدی حائری یزدی قرار بود در ۲ شهریور ۱۳۶۰ در مسجد ارک برگزار کنند ممانعت به عمل آمد! تفصیل بحث همراه مستندات آن در کتاب پیش گفته خواهد آمد.
- (۸۷) مستند تک تک این جزئیات را در کتاب زیر آورده‌ام: اسنادی از شکسته شدن ناموس انقلاب: نگاهی به سالهای پایانی زندگی آیت الله سیدکاظم شریعتمداری، پاییز ۱۳۹۱، همراه با نقدها: دی ۱۳۹۲؛ ویرایش دوم: اردیبهشت ۱۳۹۴، ۴۴۷ صفحه؛ مجموعه‌ی مواجهه‌ی جمهوری اسلامی با علمای منتقد، دفتر اول.
- (۸۸) به امید خدا جلد پنجم مجموعه‌ی مواجهه‌ی جمهوری اسلامی با علمای منتقد به آقای سیدحسن طباطبائی قمی اختصاص خواهد داشت.
- (۸۹) در مورد مواضع ایشان اسناد و یادداشت‌هایی گردآورده‌ام. در مورد مخالفت آقای منتظری با حصر ایشان بنگرید به منتظری، خاطرات، ص ۴۸۱ و انتقاد از خود ص ۵۷-۵۶.
- (۹۰) تحقیقی بی طرفانه در مورد وی ضروری است. این کتاب از سوی طرفداران ایشان منتشر شده است: وریث الانبیاء: قراءة توثيقية لسيرة المرجع الأعلى الامام السند محمد بن المهدي الحسيني الشيرازی، إعداد لجنة احياء الذکری السنوية للفقیه المجدد، بیروت، ۲۰۰۹م.
- (۹۱) تفصیل این جزئیات همراه با مستندات آن در زمان حیات آقای خمینی در همین کتاب ضمن فصول بعدی خواهد آمد. درباره وقایع سال ۱۳۷۶ فعلا بنگرید به فصل ششم: سرکوب ۲۸ آبان ۱۳۷۶ قم (ص ۲۵۴-۱۶۱) از کتاب دیگر همین قلم: فراز و فرود آذری قمی: سیری در تحول مبانی فکری آیت الله احمد آذری قمی، بهار ۱۳۹۲، ویرایش دوم بهمن ۱۳۹۲، ۴۸۶ صفحه، مجموعه‌ی مواجهه‌ی جمهوری اسلامی با علمای منتقد، دفتر دوم.